

به مناسبت 8 مارس : “دختران خیابان انقلاب” در چند ن نگاه



روایت از ‘دختران خیابان انقلاب’؛ ادامه یک کشمکش
چهل ساله

6 فوریه 2018 - 17 بهمن 1396

حرکت نمادین تعدادی از زنان ایرانی در اعتراض به حجاب اجباری
با واکنش‌هایی فراوان و متفاوت روبرو شد. تعدادی از
روزنامه نگاران و تحلیل گران در اینباره برای صفحه
ناظران نوشته اند.

‘دختران خیابان انقلاب’ در ۲۲ نگاه : لایلا اورند / فروش
امیرشاهی / مهدیس امیری / زهرا باقری ارشاد / منیره برادران /
فرزانه بذریور / اعظم بهرامی / نگین بهکام / پروانه حسینی / نعیمه
دوستدار / آزاده دواچی / نیلوفر رستمی / نسیم روشنایی.

خشونت پرهیز، هویت‌جو و هنجارشکن / لایلا اورند،

روزنامه نگار

می‌توان گفت "دختران خیابان انقلاب" یک "نافرمانی مدنی" است، اما با نگاهی به فلسفه مبارزه‌ی بی‌خشونت ماه‌تاما گاندی (ساتیاگراها) خواهیم دید که این پدیده، ویژگی‌هایی فراتر از مختصات نافرمانی مدنی دارد. بر مبنای نظریه‌ی گاندی، از پرچمداران مبارزه‌ی بی‌خشونت عصر ما، "دختران خیابان انقلاب" بیش از آن‌که نافرمانی مدنی باشد، مقاومت مدنی یا مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز محسوب می‌شود. اعتراض دختر خیابان انقلاب بی‌خشونت است و عصبانی نمی‌شود. برای بیان اعتراض خود نه درخت می‌سوزاند نه سطل زباله. او به عقیده‌ی کسی توهین نمی‌کند بلکه تنها با زبان سکوت، عقیده‌ی خود را ابراز می‌کند. هدف او از اعتراض، رسیدن به مالکیت مادی نیست. با نگاهی به ظاهر او می‌توان دریافت که مبارزه‌اش صادقانه و در نهایت سادگی است و با توجه به برداشتن حجاب (قانون‌شکنی) و ایستادن در سکوهای پر رفت‌وآمدترین خیابان‌ها، می‌توان گفت که او پیه از دست دادن همه‌چیز را به تن خود مالیده است؛ و این‌ها همه از ویژگی‌های مبارزه خشونت‌پرهیز گاندی است.

از این منظر می‌توانیم بگوییم که "دختران خیابان انقلاب" از مدرن‌ترین مبارزه‌های خشونت‌پرهیز خاورمیانه است؛ بعد از "مرد ایستاده" و "معترضان روزنامه‌خوان" مقابل پلیس" که هر دو از مبارزه‌های خشونت‌پرهیز اعتراضات پارک گزی ترکیه بودند.

به نظر می‌رسد تنها تفاوت "دختران خیابان انقلاب" با الگوی ذهنی گاندی از "مقاومت مدنی"، فردی بودن این مبارزه باشد. گاندی هماهنگی و اقدام جمعی را رمز موفقیت مقاومت‌های مدنی می‌داند و تاریخ مبارزات او نشان می‌دهد هماهنگی و اعتقاد به هدف و مشارکت برای رسیدن به آن، پیش‌زمینه‌ی ایجاد تغییرات بزرگ در قوانین و شرایط است.

دختران خیابان انقلاب نماینده‌ی زنان و دخترانی هستند که نتوانسته‌اند با هویتی که جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته به زنان دیکته کرده است، کنار بیایند. تجربه‌های روزمره آن‌ها در زندگی در ایران، شعارهای حکومت درباره حجاب را نقض کرده است و به خوبی دریافته‌اند که حجاب، نه تنها مصونیت نیست که اجبار آن، زیربنای بسیاری از محدودیت‌های زنان در جامعه است. بنابراین آن‌ها با علم به این‌که قوانین در جوامع امروز قابل تغییرند چنانچه جامعه بخواهد، تصمیم گرفته‌اند با اعلام مبارزه بی‌خشونت با هنجار حجاب

در ایران، نشان دهند که با هویت زن ایرانی در معنا و مفهوم امروز، موافق نیستند و می‌خواهند هویت خود و فرزندان‌شان را خودشان تعریف و بازسازی کنند.

اوج یک کشمکش چهل ساله / فرنوش امیرشاهی، روزنامه نگار

اسفند سال ۵۷، وقتی چند هزار نفر از زنان در خیابان‌های تهران فریاد می‌زدند "آزادی زنانه حق مسلم ماست"، شاید هیچگاه تصور نمی‌کردند این خواسته، نزدیک به چهل سال پس از انقلاب، هنوز به صورت یک مطالبه باقی بماند.

این تظاهرات واکنشی به دستور آیت‌الله خمینی بود که حضور زنان بدون حجاب را به ادارات دولتی منع کرده بود. اما اعتراض سه روزه زنان به جایی نرسید و حجاب تا سال ۶۰ اجباری و تا سال ۶۲، بی‌حجابی در قانون تعزیرات بعنوان جرم ثبت شد.

جمهوری اسلامی از آغاز شکل‌گیری‌اش تا امروز، هیچ انعطافی نسبت به مقوله حجاب نشان نداده و حتی هزینه‌های زیادی صرف ترویج دیدگاه‌های رسمی‌اش مبتنی بر فقه سنتی کرده است.

با تغییرات گسترده در ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های ایران بعد از انقلاب، نگاه حکومت نیز به زنان اسلامی شد. سنت، مذهب و عرف نقش پررنگی در سیاست‌گذاری‌های مسائل مربوط به نیمی از جمعیت ایران، پیدا کردند و موضوع زنان به خط قرمز برای حاکمان تبدیل شد.

حجاب اختیاری، در صدر فهرست ممنوعه‌ها بوده است. حساسیت به موضوع پوشش و حجاب تا جایی است که تنها محدود به زنان و دختران باقی نمانده است. اشخاص و چهره‌هایی که در این رابطه نظر و دیدگاه متفاوتی ارائه کرده‌اند، از سوی نهادهای رسمی و غیررسمی وابسته به حکومت، با واکنش به مراتب شدیدتری روبرو شده و تحت عناوینی مانند "توهین به مقدسات" محکوم شده‌اند.

از نمونه‌های این برخوردهای سلبی، محکومیت حسن یوسفی اشکوری، از روحانیون نواندیش در سال ۷۹ بود که به دلیل سخنرانی خود در کنفرانس برلین راجع به جادوانه نبودن احکام اسلامی و زیرسوال بردن حجاب اجباری به اعدام محکوم شد. حکم او بعدتر در دادگاه تجدیدنظر به ۵ سال زندان تبدیل شد. او در دادگاهش پرسیده بود که آیا "صرف طرح این بحث گناه و ممنوع و ارتداد آور است؟"

کارنامه نظام جمهوری اسلامی، نشان داده که پاسخ سوال آقای اشکوری از نگاه مقامات ارشد نظام مثبت بوده است. از منظر آنان پوشش زنان، با اصل جمهوری اسلامی برابر است. با این وجود گسترش حرکتهای اعتراضی همچون روسری بر چوب زدن دختران خیابان انقلاب نشان میدهد بدنه جامعه همراهی چندانی با ایدئولوژی حاکمان ندارد و این کشمکش چهل ساله به اوج خود رسیده است.

هراس از کنترل خارج شدن/ مهدیس امیری، روزنامه نگار

در بطن مخالفت با اختیاری شدن حجاب، هراس «از کنترل خارج شدن» زنان نهفته است؛ هراسی که نه تنها حکومت ایران بلکه بخشهای مردسالار جامعه ایران نیز آن را حس میکنند. حکومت ایران هویت خود را در ارتباط با تصویری مشخص از زنانگی و مادرانگی تعریف میکند و هر نوع خدشه در این تصویر را تهدیدی نسبت به بنیانهای خود به شمار میآورد. این دیدگاه، اختیاری شدن حجاب را به معنای زیر و رو شدن روابط میان زنان و مردان در عرصه خانواده و اجتماع میبیند و به همین دلیل طی دهههای گذشته از هیچ تلاشی برای تحمیل حجاب فروگذار نکرده است.

با این همه آزادی پوشش طی دهههای گذشته به لیست اولویتهای مخالفان حکومت و تغییرطلبان راه نیافت. محرومیت زنان کشور از حق تصمیمگیری بر بدن خویش، اغلب مشکلی دستهچندمی تلقی شد که تنها پس از حل مشکلات حیاتی میتوان به آن رسیدگی کرد.

در این وضعیت، حرکت دختران خیابان انقلاب، دادخواستی عمومیست برای اعادهی حق تصمیمگیری بر بدن به منزله یک حق اساسی انسانی. یادآوری این است که قوانین نا عادلانهای که نیمی از شهروندان جامعه را آزادیهای بنیادی آن محروم میکند، درست مانند قوانین مربوط به تفکیک نژادی یا بردهداری از مشروعیت عاریست. اعتراض دختران خیابان انقلاب، حرکتیست شخصی و در عین حال سیاسی که علیرغم آگاهی از عواقب احتمالی آن صورت میگیرد و اهمیت آن هم از همین جسارت و شجاعتی میآید که در خود دارد.

واکنش حکومت به این اعتراض خلاقانه و مسالمتآمیز تا اینجا دستگیری چندین نفر و در عین حال بیاهمیت انگاشتن حرکت آنها بوده است. اما در مواجهه با افزایش تعداد زنانی که به دختران خیابان انقلاب میپیوندند، نگرانی از فراگیر شدن این حرکت را

می‌توان در گفته‌های چهره‌های سیاسی دید. علیرغم عمل‌گرایی چشمگیری که حکومت ایران در موقعیت‌های مختلف برای ماندگاری در قدرت از خود نشان داده‌است، مسئله زن و بدن او چنان جایگاه بنیادی و نمادینی در نظام ایدئولوژیک حاکم یافته است که کوتاه آمدن حکومت در برابر این خواسته به حق و مسالمت‌آمیز زنان را به سختی می‌توان تصور کرد.

سرانجام این اعتراض مدنی هر چه باشد، تردیدی نیست که پیوستن زنان و مردان بیشتر و ادامه این جریان، پیش از هر چیز حجاب اجباری را از موضوعی در حاشیه مانده به عرصه عمومی می‌کشد و به «مسئله» تبدیل می‌کند. قدرت نمادین این حرکت، همین حالا هم موافقان و مخالفان آن را وادار کرده بر خلاف رویه دهه‌های گذشته، در مورد حجاب و اجباری یا اختیاری بودن آن گفتگو کنند. همین گفتگوی جمعی قدمی‌ست رو به جلو در راستای تغییر.

انفجار خودآگاهی جنسیتی در دختران خیابان انقلاب/ زهره باقری شاد، روزنامه نگار

پیش از "دختران خیابان انقلاب"، ما با خیزش مردمی دی ماه در ایران مواجه بودیم؛ خیزشی که از سوی برخی از منتقدانش "مردانه" نام گرفت با این توضیح که حضور مردان از نظر تعداد در تظاهرات اعتراضی بر مشارکت زنان غلبه دارد. تلاش منتقدان در "مردانه" جلوه دادن آن حتی در برخی از رسانه های اروپایی نیز بازتاب پیدا کرد و این درحالی بود که عکس ویدای موحّد که تنها چند روز پیش از تظاهرات اعتراضی دی ماه در اعتراض به حجاب اجباری، روسری خود را در چهارشنبه ای سفید بر سر چوب زده و بر تابلوی برق در خیابان انقلاب ایستاده بود در برخی از رسانه های کشورهای غربی به نماد تظاهرات دی ماه در ایران تبدیل شد. با اینهمه آنها که جنبش اعتراضی دی ماه را مردانه ارزیابی کرده بودند تاکید داشتند ویدای موحّد ارتباطی با این تظاهرات ندارد.

اما ظهور دختران خیابان انقلاب به فاصله کوتاهی از جنبش اعتراضی دی ماه، فرضیه "مرد- محور" بودن مجموعه اعتراضات مردمی اخیر را زیر سوال برد. زنان و حتی مردان جوانی را که در دو هفته اخیر به نشانه اعتراض به حجاب اجباری روسری ها را بر چوب زدند می توان نه تنها امتداد حرکت اعتراضی نخستین دختر خیابان انقلاب بلکه نشانه ای از تداوم اعتراضات مردمی در ایران دانست که به یکی از مهمترین مطالبه زنان در ایران می پردازند. و این مساله ای است که در حضور

انبوه زنان در جنبش سبز مورد توجه قرار نگرفته بود.

اگرچه حضور زنان در جنبش سبز از نظر کمیت از حضور زنان در جنبش های اعتراضی اخیر مردمی در ایران چشمگیرتر بوده ، به نظر می رسد از نظر نوع مطالباتی که به صورت مستقیم با حقوق زنان مرتبط باشند حتی قابل قیاس با جنبش های اخیر نیست. زنانی که آنها را با نام دختران خیابان انقلاب می شناسیم، سیاهی لشکران یک جنبش اعتراضی نیستند و در مقایسه با جنبش سبز، حضور و عملکردی به مراتب ساختارشکنانه تر و کاملاً مستقل دارند و از خودآگاهی جنسیتی برخوردارند. آنها اگرچه در تعدادی محدود و به صورت فردی یک جنبش را به راه انداخته اند اما چالشی که عملکردشان در رویارویی با اقتدار حکومت ایران ایجاد می کند به مراتب بیشتر و جدی تر از اثری است که حضور زنان در جنبش سبز می توانست از خود بر جای بگذارد.

رزا پارکرهای ایران/منیره برادران، نویسنده

روز ۶ دی ۱۳۹۶ در تاریخ کشورمان با تصویر زنی که در شلوغ ترین نقطه تهران بر روی یک بلندی رفت و شال را از سر برداشت، ثبت خواهدشد. این تصویر، در تمام اجزایش، آرامش زن، لباس ساده تیره در تقابل با سفیدی خیره کننده شال از چنان زیبایی برخوردار است، که در انتزاع از متن، به یک تابلو و نمایش هنری میماند. این صحنه ولی یک عمل واقعی است؛ نافرمانی از حجاب اجباری. این زن، همچون رزا پارکر، که با نشستن در صندلی مخصوص سفیدپوستان در اتوبوس، قانون تبعیض نژادی را زیر پا گذاشت، به نماد شهادت مدنی تبدیل شد.

حرکت فردی او با خیزش جمعی که از فردای ۶ دی شروع و ده روز سراسر ایران را لرزاند، همزمان شد. این همزمانی اما، به معنای پیوند آن دو حرکت نبود. این پیوند با حرکت زن دوم، که بعد از فروکش کردن خیزش، روسری از سر برگرفت و بلافاصله تکثیر شد، شکل گرفت. اما چگونه این پیوند را توضیح دهیم، زمانی که حرکتهای از شکل یکسانی برخوردار نیستند و نشانی از سازمان یافتگی و هماهنگی آنها در دست نداریم؟ من نقطه پیوند این دو حرکت را، یکی جمعی و دیگری فردی، در میل و اراده همسان آنها در تداوم اعتراض و نفی وضعیت موجود می بینم که موازی هم پیش میروند و شاید زمانی و در جایی در همدیگر ادغام شوند.

دختران خیابان انقلاب دو عنصر مهم را به جنبش اعتراضی افزوده‌اند: حضور فعال زنان و با اعتراض به نابرابری جنسیتی و تنوع بخشیدن به روش‌های مبارزه.

خصلت حجاب اجباری ایجاب می‌کند که نفی آن جز با نافرمانی مدنی، زیرپا گذاشتن قانون ناحق و رهاکردن خود از قید و بند‌های آن، امکان‌پذیر نگردد. درضمن این زنان در شرایطی این کار را می‌کنند که در جامعه آمادگی برای نفی نظام دینی وجود دارد.

تحمیل حجاب از همان ابتدا برای حاکمان اسلامی بی‌دردسر نبود. اعتراض زنان به آن در ۱۷ اسفند ۵۷ باعث شد که اجباری کردن آن تا زمانی که سرکوب همه صداها را خاموش کرد، عقب افتد. مقاومت در شکل "بدحجابی" ادامه یافت. این حرکتی سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده نبود، مجموع اقدام‌های فردی بود که به رغم فشار و آزارها روز به روز گسترده‌تر و جسورتر شد، قدرت حاکمیت را به بازی گرفت و فضاهایی برای مقاومت در عرصه‌های دیگر گشود. و فراموش نکنیم حتی زنانی که به میل خود محجبه هستند از این فضاها سود جستند. از سر شهادت زنان بدحجاب، آنها توانستند روسری‌ها را با رنگ و گل بیارایند، اندکی سلیقه شخصی در پوشش‌شان وارد کنند و صورتشان را نمایش دهند.

دختران خیابان انقلاب در ادامه این مقاومتها زاده‌شدند و آن را به نافرمانی مدنی فراتر بردند.

حق طبیعی دختران انقلاب/ فرزانه بذریپور، روزنامه نگار

حجاب اجباری امروز ویترین نظام اسلامی است که حکومت حاضر به مذاکره بر سر آن نخواهد بود. حقی که دختران خیابان انقلاب و زنان تحول‌خواه بر آن پای می‌فشرند، درد مشترک میلیون‌ها زن ایرانی است. دختران خیابان انقلاب از طیف سیاسی خاصی حمایت نمی‌کنند، نماینده گروهی نیستند، معترض سیاسی نیستند؛ بلکه آنها از حق طبیعی بر بدن‌شان می‌گویند و با پرچم سفیدشان اصلی‌ترین زیربنای نظام یعنی قوانین فقهی را هدف گرفته‌اند.

جرمی بن‌تام می‌گوید: "قانونی که با اصول حقوق طبیعی هماهنگ نباشد نه تنها درخور اطاعت نیست بلکه باید به مخالفت با آن برخاست."

برای چهل سال قانون حجاب اجباری به استناد احکام شریعت بر مردم

تحمیل شد و جامعه علیرغم اعتراضاتی آنرا پذیرفت. اکنون با آشکار شدن ناکارآمدی حکومت اسلامی در عرصه های سیاسی و اقتصادی، اجرای این احکام ابزار حکومت برای حفظ سلطه شده است. مقررات حجاب هم که زمانی شاید به واسطه دین پذیرفته شده می نمود با رشد فکری جامعه و شناخت حقوق فردی دیگر نادرست، نامعقول و غیرعادلانه خواند میشود.

در چنین شرایطی باید از عموم مردم برای تغییر این قانون نا عادلانه کمک خواست. نافرمانی مدنی که کمپین چهارشنبه های سفید دنبال میکند در واقع توسل به وجدان عمومی اجتماع است که پی گیری آن به ایجاد حرکتی برای تغییر قانون می انجامد. مقاومت دختران خیابان انقلاب یا کمپین چهارشنبه های سفید توانسته است توجه مردم را به مسئله حق پوشش زنان به عنوان یکی از حقوق فردی جلب کند. .

حجاب اجباری اکنون برای بسیاری از زنان در شهرها و روستاها امری است که نمیتوانند تحملش کنند چون همراه با سلب اختیار پوشش؛ اختیارات و حقوق انسانی دیگر زنان از جمله حق تحصیل؛ سفر، کار یا حتی حق مادری شان میتواند از آنها سلب شود. دختران خیابان انقلاب به این احساس مشترک رسیده اند که اگر در برابر حجاب اجباری سکوت کنند یا منفعلانه تنها از دست قانون بگریزند مانند آنچه سالها یواشکی انجام داده اند، قوانین ضد زن هیچگاه تغییر نخواهد کرد. اینک خواست طبیعی آزادی پوشش با پرچم سفید، عصیان در برابر سرخوردگی هایی ست که تحت لوای دین و قانون بر آنان تحمیل شده است.

■■■■■■■■■■ ■■■■■■■■■■

از چهارشنبه‌های سفید تا دختران خیابان انقلاب

دختران 'خیابان انقلاب'، نماد 'انقلاب زنانه' در ایران

دادستان کل ایران: برداشتن روسری بیشتر از نادانی و فریب‌خوردگی است

#دختر_خیابان_انقلاب_کجاست؟ سوالی که هزاران بار در تویتر پرسیده شد

دختري ديگر؛ #دختر_خيابان_انقلاب_شد

محدود کردن انتخاب آزادانه نیمی از شهروندان/اعظم

بهرامی، پژوهشگر

وقتی حاکمیتی در دو هفته نخست پر آشوبترین روزهای زمامداریش، تغییر قوانین مربوط به چند همسری، سن ازدواج دختران، نقض حق قضاوت برای قضات زن و... را بزرگترین دغدغه اش قرار دهد، یعنی مسئله محدود کردن آزادی و اختیار زنان برایش یک موضوع مهم و حیاتی است. جمهوری اسلامی، بعدتر در طی چهل سال حاکمیت نشان داد که موضوع مالکیت و کنترل زنان و محدود کردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی در پیوند با توانمند سازی شان، درواقع نمادی است در انحصار حکومت اسلامی. نمادی که اولین گام آن با اجبار در پوشش و حجاب آغاز شد و به انواع تبعیضات جنسی ختم شد.

میلیاردها تومان بودجه هر ساله تحت عنوان طرحهای فرهنگ حجاب و عفاف، گشتهای ارشاد و غیره در جامعه مصرف میشود. مانند نمونه اختصاص تنها در یکسال، بیست میلیارد تومان به شهرداری تهران برای نصب بنر در حوزه ترویج حجاب. نهاد و سازمان برای آن تاسیس میشود، مانند نهاد ستاد مرکزی صیانت از حریم امنیت عمومی و حقوق شهروندی وزارت کشور که از تازه تاسیستترین این نهادهاست. چند سازمان مانند این نهاد وجود دارد؟ ساعتها وقت و انرژی برایش هدر میرود تحت عنوان برنامه ریزی برای کنترل پوشش، الگوسازی برای تمام اصناف حوزه پوشش و آرایش، هزاران برگ آئین نامه و دستورالعمل های مرتبت با پوشش و احکام قضاییش.

به این معنی وقتی در مورد اجبار در پوشش و حجاب صحبت میکنیم در واقع، در مورد یک سلیقه و یا دغدغه یک طبقه یا یک قشر خاص صحبت نمیکنیم. در مورد انکار مالکیت انسانی بر انتخاب آزادش در روش و چگونگی زندگیش صحبت میکنیم. سیستمی را نقد میکنیم که ساختار یافته با ابزار قدرت و قانون و میلیاردها تومان سرمایه، تنها برای محدود کردن انتخاب آزادانه بیش از نیمی از شهروندان، آنهم تنها به خاطر جنسیتشان، شکل گرفته است.

ایستادن بر سکوی نه، با این فرم اعتراض به باد سپردن و آشفته کردن این جبر و ممنوعیت در توجیه مالکیتی تحت ستم است. تمرین غلبه بر تردید و نگرانی از قضاوت شدن در دادگاه قضایی و جامعه ای است که تحت ستم بالیده است. این نه گفتن از این رواست که اهمیت و ارزش میابد و فراگیر میشود.

این آزادی دیگر یواشکی نیست/ نگین بهکام، روزنامه

نگار

اعتراض به حجاب اجباری اولویت دارد. این را طغیان دختران انقلاب با بستن روسری بر سرچوب و تکان دادنش در سکوت، فریاد می‌زنند. حجاب اجباری تنها تکلیفی نیست که قوانین جمهوری اسلامی ایران، در چهار دهه گذشته بر زنان و کودکان تحمیل کرده باشد؛ در این سرکوب و تبعیض تمام روشنفکران و کنشگرانی که در این سال‌ها، هر اعتراضی را علیه تحمیل حجاب به زنان با برچسب "اولویت نداشتن"، "کم اهمیت بودن" و با تعیین تکلیف کردن برای این‌که مطالبات زنان چه باید باشد و سلسله‌مراتبش به چه ترتیبی باشد، به حاشیه رانده‌اند نیز هم دست بوده‌اند.

کمیت، مفاسد، بسیج و گشت‌ارشاد هر کدام در دوره‌هایی از عمر جمهوری اسلامی از هراس‌افکنی گرفته تا به زور شلاق، روسری‌ها را به سر زنان گره زده‌اند و نخبگان نیز با چشم بستن و انکار اهمیت این پوشش غیراختیاری که زن را در نقش یک ابژه جنسی قرار می‌دهد، گره روسری‌ها را بر سر این "حوایان اغواگر" سفت‌تر کرده‌اند.

زنان ایرانی مطالبات دیگری هم دارند اما مسئله آزادی در انتخاب حجاب نیز مطالبه آن‌هاست، آن هم نه یک مطالبه دون و خفیف. دختران انقلاب با طغیان خودجوششان و علم کردن روسریشان در باد، نشان دادند که ایجاد ارعاب، زور، تحمیل و آقابالاسری چه دولتی باشد و چه ماحصل واکنش انکارگر نخبگان جامعه شاید بتواند فریادشان را به تاخیر بیاندازد اما نمی‌تواند برای همیشه خفه‌اش کند.

ویدا موحد و زنانی که به دنبال او روی سکوها رفتند و اعتراضشان را بدون کلامی، به واضح‌ترین شکل ممکن به نمایش گذاشتند، دیگر حرف از "آزادی‌های یواشکی" نمی‌زنند. زمان پستو و اندرونی و یواشکی‌کاری‌ها دیگر به سر رسیده است؛ این مطالبه حالا دیگر هم اولویت دارد، هم علنی شده است؛ نه روسری، نه توسری.

تفاوت اساسی اعتراض زنان اسفند ۵۷ و دختران خیابان انقلاب/ پروانه حسینی، پژوهشگر مطالعات خاورمیانه

بسیاری از تحلیلگران توافق دارند که تاریخ اعتراض به حجاب اجباری در طول جمهوری اسلامی به تظاهرات زنان علیه اجباری شدن حجاب در اسفند سال ۵۷ میرسد. از آن به بعد مبارزه با حجاب اجباری هیچ وقت هدف اصلی و اولویت فعالیتهای جمعی کنشگران حقوق زنان معرفی نشد و

اعتراضی جمعی به حجاب اجباری شکل نگرفت. حتی خودسوزی اعتراضی هما دارابی در اسفند ۷۲ موجب شکل گرفتن اعتراض جمعی نشد. اما تفاوتی عمده بین حرکت دختران خیابان انقلاب و تظاهرات زنان اسفند ۵۷ وجود دارد. تظاهرات زنان در اسفند ۵۷ در فضایی رخ داد که حجاب هنوز اجباری نشده بود بلکه زنان از سخنرانی های آیت الله خمینی احساس خطر کردند.

زنان آن زمان هنوز تجربه زیسته حجاب اجباری نداشتند و با پوشش انتخابی خود در تظاهرات شرکت کردند. در واقع اعتراض آنها به احتمال عوض شدن اجباری نوع پوشششان بود. آنها نمی خواستند قانون موجود را تغییر دهند بلکه می خواستند قانون پوشش تغییر نکند. به عبارتی تظاهرات آنها برای پیشگیری از اجباری شدن حجاب بود.

تفاوت کنش زنان در این دو دوره در این است که از دو سال بعد از تظاهرات ۵۷ دیگر حجاب اجباری شده بود و سیاستی که می توان سیاست "رام کردن بدن زنان با حجاب اجباری" نامیدش تمام این مدت ادامه یافت. در نظریه "بدن های رام" میشل فوکو و سندرا بارتکی از طرفی بر نقش سرکوبگرانه نهادهای کشوری (مثل مدرسه و پلیس) و از طرف دیگر بر نقش عادی شدن و حتی مطلوب پنداشتن هنجارهای اجتماعی (مثل مد و عادت) بر کنترل بدن زن تاکید میشود. کنش دختران خیابان انقلاب شورش علیه سیاست جاافتاده رام کردن بدن زنان با حجاب اجباری است. از این منظر، حرکت دختران خیابان انقلاب بارزترین حرکت کنشگرانه اعتراضی جمعی به حجاب اجباری به عنوان قانون کشور و هنجار فعلی جامعه در طول دوران جمهوری اسلامی است.

این اعتراض علیه وضع موجود است و مطالبه تغییر دارد. این اعتراض علیه عادی نمایی سیاست رام کردن بدن زنان با ابزار حجاب است. اگر زنان تظاهرات ۵۷ به اجباری "شدن" حجاب اعتراض داشتند، دختران خیابان انقلاب به اجباری "بودن" حجاب اعتراض دارند. زنان تظاهرات ۵۷ سعی بر گیر نیفتادن در بند حجاب تحمیلی داشتند. اما اکنون دختران خیابان انقلاب برای راه هایی که هیچگاه تجربه اش نکرده اند اراده به گسستن بندی با استحکام چهل ساله کرده اند.

اعتراض به حجاب اجباری: آگاهی جنسیتی، آگاهی سیاسی/ نعیمه دوستدار، روزنامه نگار

در حالی که در چهار دهه پس از اجباری شدن حجاب در ایران، گروه های سیاسی و فعالان زنان از طیف های مختلف اغلب بر اولویت نداشتن

مبارزه با حجاب اجباری در ایران پافشاری می‌کردند، به باور من روشن‌ترین پیام حرکت اعتراضی دختران خیابان انقلاب، اعلام این اولویت است. چنین بیانیه آشکاری نشانه روشنی از آگاهی جنسیتی زنانی است که به نمایندگی از گروهی بزرگتر بر اهمیت حق زن بر بدنش و حق اولیه و بدیهی پوشش صحه گذاشتند.

این جنبش، گرچه با عدم همراهی گسترده گروه‌های مرجع به ویژه فعالان حقوق زنان و چهره‌های سرشناس همراه است که می‌توانند با پیوستن به آن به سیر آن سرعت ببخشند، در عوض به توان جمعی زنان بی صدایی متکی است که از گروه‌های سنی مختلف و از طبقات اجتماعی گوناگون به آن پیوسته‌اند و خواسته خود را در عین مسالمت‌آمیز بودن، به رادیکال‌ترین شکل - بی حجابی و نه بدحجابی- مطرح کرده‌اند. زنانی که نه متعلق به گروه‌های برخوردار اقتصادی و نه از نزدیکان به قدرتند و از این لحاظ طیفی وسیع در میان زنان شهرها و روستاها را نمایندگی می‌کنند که مساله حجاب اجباری نه تنها حقوق و آزادی‌های فردی آنها را نقض کرده، که از دسترسی برابر به شغل و مشارکت اجتماعی و سیاسی باز داشته و زمینه اعمال خشونت و نقض حقوق شهروندی آنها را با روش‌های پلیسی و قضایی فراهم کرده است.

اما آگاهی جنسیتی زنان خیابان انقلاب محدود به حق بدن و پوشش و در محدوده حقوق شخصی نمانده و فراتر از آن، با به چالش کشیدن قدرت سیاسی، همزمان بر اهمیت آزادی‌های فردی و سکولاریسم تاکید می‌کند. زنانی که این حرکت اعتراضی را امتداد دادند اعلام کردند آگاهند از اینکه کنترل بدن زن، تبعیض جنسیتی و استبداد به همراه می‌آورد و این کنترل، همه طبقات اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و از این رو راه رسیدن به آزادی جامعه، از مسیر آزادی زنان می‌گذرد.

زن در برابر سیاست دینی جنسیتی / آزاده دواچی، پژوهشگر

تولد پدیده دختران انقلاب در ایران امروز، یک جوشش چند وجهی است که نمی‌توان آن را تنها به یک امر سیاسی محدود کرد. این حرکت از خاستگاه اجتماعی - سیاسی- فرهنگی جامعه ایران نشأت گرفته است که در طول چند سال گذشته بسترسازی‌هایی برای رشد و نمو آن فراهم شده است.

زنانی که در طول سی و نه سال گذشته هرگز از حق انتخاب پوشش برخوردار نبوده‌اند و تن آنها همواره نه تنها ابزاری برای کنترل

اخلاقیات جامعه، بلکه حتی حافظ سنت و مذهب در ساختار خانواده های مردسالار هم بوده است و همین امر پیچیدگی مسأله حجاب زنان را چند برابر کرده است. در فضای جنسیت زده ی جامعه ایران، تن زن به یک امر چالش زای سیاسی تبدیل شده است. در همین فضا است که زنان با بالا رفتن رشد آگاهی خود و توسعه دامنه ابزای که می تواند سیاست اجبار حجاب را به چالش بکشد، در برابر این امر قیام می کنند.

با اینکه فعالیت های فعالان حقوق زنان در چند سال گذشته بستر سازی های لازم را برای بالا بردن رشد و آگاهی زنان ایرانی به خصوص در خصوص مسائل جنسیتی بالا برده است، که نتیجه آن هم اعتراض های بیشتر زنان به شکاف جنسیتی است، اما به باور من نمی توان نقش دو کمپین اخیر آزادی های یواشکی و چهارشنبه های سفید را درصدا دادن به زنان عادی در ایران نادیده گرفت.

این دو کمپین موجب شد که به چالش کشیدن مسأله حجاب زنان از فضای مجازی به متن جامعه کشیده شود و شکل متفاوتی از اعتراض را در میان زنان ایرانی فرم دهد، فرمی که کامل کننده اعتراض به اجبار بود و این بار نه صدای فعالان حقوق زنان، بلکه زنان عادی بود. همین امر موجب شده است که پدیده دختر انقلاب به نماد رشد آگاهی و خودباوری زنان در جامعه امروز ایران تبدیل شود، که قادر است سیاست دینی-جنسیتی را به بهترین شکل ممکن به چالش بکشد.

اعتراضی بر بلندترین بلندی/ نیلوفر رستمی، روزنامه نگار

حالا بالا رفتن بر جای دم دست و قابل استفاده ای مانند صندوق برق وجود دارد و نه در هر خیابانی بلکه خیابان انقلاب که ۳۹ سال پیش از همان جا همه چیز شروع شد، و روسری را به چوب بستن و در هوا تکان دادند شبیه تئاتری است که سعی در معنا کردنش جز بی معنی کردن آن ندارد. یک نمایش خیابانی بکر است که با دیدنش پشت آدم می لرزد که آیا چشمهایش دارد واقعیت را می بیند یا یک نمایش ضبط شده را. بارها میزند جلو و عقب و برای اینکه از یادش نرود بارها عکسها و فیلمها را تکثیر میکند. دختر انقلاب عین یک هنرپیشه تئاتر در تاریکی صحنه وارد میشود و ناگهان نورافکنها روی او می تابد. قامت او می ماند و چیزی سفید که در دستانش تکان می خورد. حجابش. نماد زنانهٔ اجباریش در جمهوری اسلامی.

این حرکت ظریفترین و دراماتیکترین حرکت انقلابی است. معنای سیالی

با خود دارد که هیچ‌چیز از آن نخواهد کاست، خودش خود را معنی می‌کند. جذاب‌تر وقتی می‌شود که یک روز بعد از اینکه خبر آزادی دختر خیابان انقلاب منتشر شد، درست وقتی خیال همه راحت شد که او دیگر (ظاهراً) در خطر نیست و آزاد شده برای ادامه اجرای تئاتری که آغاز کرده دختران دیگر همان روز و روزهای بعد بر بالای بلندی خیابان‌های تهران و شهرهای دیگر رفتند، روسری‌های خود را به هر رنگی بر چوب بستند و در هوا تکان دادند.

حرکت، جنبش یا اعتراضی که آغاز شده به دلیل شکل غیرمنتظره حضورش که همه واقعیت‌ها را با چوب سخره می‌گیرد تأثیری ماندگار و مداوم خواهد داشت که با خوردن هر مواد صنعتی یا حتی طبیعی از بین نخواهد رفت. بلکه تازه این تئاتر زنده بدون فروش بلیط در خیابان‌های تهران شروع شده است.

حجاب، عادت‌واره زن ایرانی نشد/ نسیم روشنایی، روزنامه نگار

جنبش دختران خیابان انقلاب یکی از مهم‌ترین و زیباترین کنش‌های زنان و مردان ایرانی علیه حجاب اجباری بوده است. حدود چهل سال از تحمیل حجاب اجباری به زنان ایرانی می‌گذرد. شاید این شعار در یادتان مانده باشد: یا روسری یا توسری. روسری ما نمادی بود برای تثبیت اقتدار دیکتاتوری جمهوری اسلامی. بدن ما باید کنترل می‌شد تا ذهن و روان ما را هم کنترل کنند؛ تا از صداوسیما به آموزش و پرورش، بکوشند با ارباب از ما دختران و زنانی بسازند که داشتن حجاب، عادت‌واره (Habitus) آنهاست.

با اینحال، به جز درصد پائینی از جمعیت ایران که معتقدند حجاب را انتخاب کرده‌اند یا به هر دلیلی (مثل وابستگی به حکومت) به آن پایبندند، حجاب، برای اکثریت زنان ایرانی عادت‌واره نشد و این یعنی چهل سال کوشش حکومت برای شست‌وشوی مغزی نصف جمعیت کشور و کنترل بدنشان با ابزارهای سرکوب: کمیتة و پلیس و گشت و ارشاد و حراست و زندان بی‌نتیجه مانده است.

بسیاری از ما حتی به قیمت دست نیافتن به موقعیت‌های کاری پردرآمد، به حجاب مورد پسند حکومت تن ندادیم. در چله تابستان‌های گرم چه رنجی می‌بردیم از اینکه مجبور بودیم مانتو و روسری به تن کنیم؛ اما کم‌کم روسری‌ها رها تر شدند و مانتوها رنگین‌تر.

ما از آغاز شهروندانی نشدیم که حکومت توقع داشت و این عاملیت ما

ستودنی است. حکومت حق آزادی پوشش‌مان را از ما گرفت و ما هم از آغاز با بدجابی‌ها مان "نافرمانی مدنی" کردیم. اما هیچ کنش زنانه‌ای تاکنون به شجاعت و پیوستگی جنبش دختران خیابان انقلاب نبوده است. نشان دادیم که مطالبه حجاب اختیاری، خواسته اقلیتی مرفه یا زنان خارج نشین نیست، بلکه هر زنی، فارغ از اینکه به چه طبقه اجتماعی تعلق دارد، این حق را دارد که برای انتخاب پوشش خود تصمیم بگیرد.

دختران خیابان انقلاب و ظهور نسل جدید کنش‌گران اجتماعی (مقاله اول)

(برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره 94 - یونی 2019)

نوشین احمدی خراسانی

پیش از آغاز حرکت دختران- خیابان- انقلاب، شاید بسیاری از ما تصور نمی‌کردیم که نسل جدید زنان بتواند در چنین ابعادی جنبش زنان را به تحرک وادارد و بار دیگر گفتمان حقوق برابر زنان را در افکار عمومی به شکلی گسترده مطرح سازد. ایجاد چنین موجی به این پرسش راه می‌برد که در زیر پوست شهر چه اتفاقی روی داده است؟ آیا این دختران



جوان همان دخترانی هستند که ما آن‌ها را حاصل دوران سرکوب می‌دانستیم که با توجه به شرایط امنیتی پس از جنبش سبز، دیگر حاضر به پرداخت هزینه‌ی فعالیت‌های جمعی نیستند. آیا این‌ها همان دخترها هستند که وظایف حداقلی‌شان در یک انجمن یا حضور در جلسات را به خاطر هر کار کوچک فردی‌شان (مثل وقت آرایشگاه برای مونی‌کور یا ناخن) پشت گوش می‌انداختند و با شناختن ویژه‌گی‌های کار جمعی، فعالیت جمعی و نهادی را اغلب مختل و گاه حتا به بن‌بست می‌کشاندند؟ آیا

این دختران همان‌هایی هستند که فکر می‌کردیم می‌خواهند بدون طی کردن راه طولانی و مشقت‌بار ایجاد نهادها و تقویت جامعه‌ی مدنی، خیلی راحت و سریع به خواسته‌هایشان برسند؟ آیا همان‌هایی هستند که تصور می‌کردیم «فردیت»شان چنان شکل گرفته که گاه به نظر می‌رسد هر آنچه را نفع شخصی می‌دانند «حق زنان» تلقی می‌کنند؟ این دختران آیا همان نسلی هستند که به قول شهلا شرکت: «در هجوم محرک‌های زمان خود نه انگیزه‌ی نسل‌پیشین را دارند و نه حرف و هدفی مشترک با آنها... شماری از جوانان بی‌انگیزه با پرسش‌ها و خواهش‌های بی‌شماری...؟ آیا آنها همان نسلی هستند که «که هر روز ساعت‌هایی از زنده‌گی را به گشت و گذار در پیام‌های سطحی می‌گذرانند اما اوراق نشریه‌ای جدید برای‌شان کسالت‌آور است»؟(1)

گر چه می‌توان فهرست این گلایه‌ها را که معمولاً هر نسلی با نسل پس از خود دارد، به همین ترتیب ادامه داد، اما ذکر همین چند مورد شاید کافی باشد که ما نسل پیش‌تر، از خودمان بپرسیم چه‌طور شد؟ از این نسل جوان، حرکت نوپدید دختران خیابان انقلاب سر برآورد؟ آیا ما در موردشان اشتباه می‌کردیم، یا آنها پرورده شرایطی دیگرگونه‌اند و در نتیجه، انگیزه‌ها و روش‌های مبارزاتی‌شان با انگیزه‌ها و منش و روش و ارزش‌های ما متفاوت است؟

ظهور نسل جدید کنش‌گران زن

واقعیت این است که اگر منصفانه و عمیق‌تر بنگریم نسل جدید زنان با مختصات متفاوت از ما رشد کرده و کنش‌هایش را نیز متناسب با آن سازمان داده است. ظهور گوشی‌های هوشمند، شبکه‌های اجتماعی را به همراه اینترنت در یک موبایل کوچک دستی، در اختیار همه‌گان قرار داده و در دنیای «جهانی شده» به طرفه‌العینی او را در هر مکانی که زنده‌گی می‌کند با بقیه‌ی نقاط دنیا مرتبط می‌سازد. به این ترتیب دیگر برای اظهار نظر و ارتباط و تهیه‌ی فیلم و عکس، احتیاج به کامپیوتری برای تایپ یا دوربین فیلم‌برداری و عکاسی نیست زیرا همه‌ی این امکانات در جعبه‌ی بسیار کوچکی به نام موبایل که همه جا می‌توان آن را با خود حمل کرد اتفاق می‌افتد. این تحول بزرگ نه تنها بر ابعاد مختلف زنده‌گی نسل جدید ایرانیان تأثیری عمیق و گسترده گذاشته بلکه ساختارهای کنش‌گری فعالان جنبش‌های اجتماعی را نیز دگرگون کرده است. در واقع گوشی‌های هوشمند که حامل انواع اپلیکیشن‌های ارتباطی‌اند، صرفن «ابزار» نیستند که مثلن کنش‌گران اجتماعی از آنها برای بازتولید همان روش‌های پیشین که نسل گذشته به کار می‌گرفت استفاده کنند، بلکه این ابزارها اساس ساختار و

شیوهی مبارزاتی را تحت تاثیر قرار داده است. اگر در جنبش سبز، این گوشی‌ها (که امکان فیلم‌برداری را به وجود آورد) در ساختار خبررسانی و روزنامه‌نگاری تغییر ایجاد کرد و پدیده‌ی «شهروند خبرنگار» را متولد کرد، اکنون با دسترسی همه‌گانی‌تر به این گوشی‌ها (به دلیل پایین آمدن قیمت‌شان در سال‌های اخیر)، این بار مجموعه‌ی روابط و ساختارهای کنش‌گری اجتماعی را در مسیر تازه‌ای قرار داده است. چه بسا به همین دلیل است که شیوه‌ها و اساسن فعالیت‌های نسل جدید نسبت به کنش‌گری ما در 20 یا 30 سال گذشته، آن‌قدر متحول شده که می‌توان از ظهور «نسل جدید کنش‌گران اجتماعی» خبر داد. □

ما متعلق به نسلی از کنش‌گران اجتماعی هستیم که فاصله‌ی فکر کردن به کنشی اجتماعی تا عملی □ و عمومی کردن‌اش، ماه‌ها و گاه سال‌ها به درازا می‌کشید، ولی برای این نسل با توجه به تحولات □ تکنولوژیک، فاصله‌ی فکر و حرکت تا عمومی کردن‌اش، به روز و ساعت رسیده است. ما برای اجرای یک □ حرکت اعتراضی کوچک، با تلفن و ایمیل هم‌دیگر را خبر می‌کردیم و در خانه یا دفتر انجمن‌هایمان، دور □ هم «جمع» می‌شدیم تا بتوانیم آن حرکت را به صورت «هماهنگ و جمعی» پیش ببریم، ولی این نسل □ اساس نیازی به مکان یا انجمنی برای «جمع شدن» ندارد؛ زیرا کنش اعتراض‌اش را به جای □□ «جمع‌ها»، در شبکه‌های اجتماعی شکل می‌دهد. او برای خلق یک کنش اجتماعی جمعی، «منفردن» □ در خیابان، در محل کار، در مترو و در مسیر راه خانه‌اش به یاری گوشی همراه‌اش، ایده‌ای را که در سر □ دارد مطرح یا ایده‌ای را که هم‌شبکه‌ای‌اش مطرح کرده است، خیلی ساده با «تکرار» یا افزودن نشانه‌ای به □ آن، «رری‌توویت» و «اشتراک گذاری» و «فوروارد» می‌کند و با ایجاد یک «هشتگ»، هماهنگ و □□ «جمعی»‌اش می‌کند، و در زنجیره‌ای از این شبکه‌ها، افکار عمومی و دولت‌مردان را تحت تاثیر قرار دهد. □ بنابراین این نسل برای فعالیت حول ایده‌ای خاص، دیگر خودش را محتاج گذشتن از دالان طولانی □ شکل‌دهی به یک گروه و تشکل در دنیای واقعی نمی‌بیند و به این ترتیب به لحاظ کمی کنش‌گری، □ عمومیت بیشتر یافته و به نوعی «انبوه سازی» شده است. از سوی دیگر به لحاظ کیفی نیز کنش‌گری، □ به نوعی تصویری‌تر، نمایشی‌تر، و به غایت «فردمحور» شده و «تکرار» در آن به عنصری مهم تبدیل □ شده است.

دو دهه‌ی پیش وقتی که ما برای اعتراض به یک مورد تبعیض‌آمیز، مقاله‌ای اعتراضی یا بیانیه‌ای □ می‌نوشتیم، برای نگارش متن آن بیانیه که همه امضاءکنندگان‌اش بتوانند نظر و ایده‌ی خود را در آن

ببینند روزها و گاه هفته‌ها وقت می‌گذاشتیم و بعد هم روزهای متوالی برای جمع‌کردن امضا صرف می‌کردیم و اگر خوشاقبال هم می‌بودیم و تعداد امضاها پای بیانیه زیاد می‌شد آن وقت برخی روزنامه‌ها و رسانه‌های «مهم» آن‌را بازنشر می‌کردند، تازه می‌توانستیم به گوش سنگین دولت‌مردان تلنگری بزنیم و آن‌ها را اندکی به پاسخ‌گویی واداریم. اما امروز مثلن صد نفر از نسل جدید کنش‌گران اجتماعی، در اعتراض به معضلی اجتماعی، هر کدام با انگیزه‌های خاص خود، یک یا چند خط توییت می‌کند، عکسی با دو کلمه و یا طرحی بدون کلمه در اینستاگرام‌شان می‌گذارند و در نهایت با یک «هشتک» آن‌ها را به هم پیوند می‌دهند و بیانیه‌ای خلق می‌کنند که می‌تواند دولت‌مردان را به پاسخ‌گویی بکشانند. یا هر کدام از این کنش‌گران با توییت یک پاراگراف، جنبه‌ای از موضوعی خاص را بیان می‌کنند، و در انبوه این نوشتن‌ها (که هر کدام به زاویه‌ای از آن مساله می‌پردازند) در واقع، مقاله‌ای جمعی و اعتراضی می‌آفرینند.

دور زدن واسطه‌ها

گسترش شبکه‌های اجتماعی و دسترسی ارزان و آسان به آن، سبب شده که کنش‌گران جدید در بسیاری از امور بتوانند نیازهای اجتماعی‌شان را «بی واسطه» با افکار عمومی در میان گذارند. برای مثال آن‌ها برای رسیدن به خواسته‌های‌شان دیگر نیازی به «واسطه»‌هایی هم‌چون: گروه، حزب، سازمان، جناح سیاسی، یا سایت و روزنامه و مجله احساس نمی‌کنند چون می‌توانند خبرها، ایده‌ها و مطالبات‌شان را شخص و بدون واسطه، در شبکه‌های اجتماعی با دیگران به اشتراک گذارند. این امر سبب شده که برای این نسل همه چیز به موضوعی «فردی»، «شخصی شده» و «بی واسطه» تبدیل شود. اگر ما «حقوق زنان» را به «واسطه‌ای مشکلات موجود زنان و فراتر از خواسته‌ها و مشکلات صرفن شخصی‌مان مطرح می‌کردیم، در کنش‌گران و فعالان نسل جدید زن، «حقوق زنان»، بی‌واسطه و شخصی (با محوریت «خود») مطرح می‌شود؛ تا آن جا که گاه حتا مرز میان «منافع شخصی» یک کنشگر زن با «حقوق زنان» کمرنگ می‌شود. این بی واسطه‌گی در منش جدید کنشگری، بسیاری از مرزها را کمرنگ و گاه پنهان کرده است، از جمله مرز میان «مدنی و سیاسی»، «مجازی و واقعی»، «جهانی و محلی»، «داخل و خارج کشور» و... تا آن جا که گاه می‌بینیم حکومت برای سرکوب حرکت‌هایی مانند دختران خیابان انقلاب و یا تجمع‌های رری توییت شده در بیش از هفتاد شهر در دی ماه ۱۳۹۶، به راحتی آن‌را به «خارج» متصل می‌کند.

اما کمرنگ شدن مرز «مجازی و واقعی» به این معنا نیست که مبارزات

نسل جدید کنشگران، صرفن به دنیای دیجیتال و مجازی محدود است بلکه با توجه به اثری که تکنولوژی‌های ارتباطی بر زنده‌گی ما ایرانیان داشته، منشاها و روش‌های نوپدیدی را در میان نسل جدید کنشگران به وجود آورده است که از محدوده‌ی فضای مجازی عبور می‌کند و بیشتر از هر چیز بر منش و روش و شیوه مبارزاتی آن‌ها در «فضای واقعی» تاثیر می‌گذارد.

و اما اگر فعالیت‌های نسل ما عمدتن «قایم به جمع»، «با واسطه»، «نوشتاری»، «بلند مدت»، «ادامه دار»، «منسجم»، «ائتلافی» و «دیربازده» بود، اما فعالیت‌های نسل جدید زنان با توجه به گسترش و نفوذ تکنولوژی‌های جدید ارتباطی، عمدتن «قایم به فرد»، «بی‌واسطه»، «تصویری»، «کوتاه مدت»، «منقطع»، «پراکنده و سیال»، «شخصی»، «متکثر» و «زودبازده» است؛ نشانه‌های این منش و روش‌ها را می‌توان در حرکت «دختران خیابان انقلاب» و دیگر حرکتهای اخیر اجتماعی مشاهده کرد. هر کدام از کنشگران این حرکت، به صورت فردی و تحت تاثیر انگیزه‌های شخصی تصمیم می‌گیرد تا ایده‌ی اولیه (تصویر ویدا موحد) را «تکرار» و به نوعی در فضای شهری «ری توییت» کند، بدون آن که لزومن در تصمیم‌گیری برای شکل‌گیری ایده‌ی اولیه، نقشی داشته باشد و یا دیگر کنشگران این حرکت را بشناسد. از سوی دیگر، کنشگر این نسل، چون که لازم نیست برای تاثیرگذاری حرکت‌اش، قبل و بعدش کار خاصی انجام دهد، یک حرکت «منقطع» و طبعن «کوتاه مدت» را به نمایش می‌گذارد و سپس دنبال کار خود می‌رود. هم از این روست که این کنشگری به جای آن که مبتنی بر «افراد خاص» (یا شاخص) باشد مبتنی بر کنشگرانی سیال، پراکنده و گمنام است. طرفه این که، تکرار و رری‌توییت ایده‌ی اولیه، و خلق یک «تصویر» جدید که بر تن و بدن فرد سوار شده است، با هشتکی به هم پیوند زده می‌شود و در عین «پراکنده‌گی»، اعتراضی «جمعی» و تاثیرگذار را به نمایش می‌گذارد. بدون آن که مجبور باشد به طور فیزیکی با دوستان و هم‌فکرانش دور هم جمع شده باشد و برای چنین حرکتی، تصمیم جمعی گرفته باشند.

گفتن ندارد که هدف این یادداشت کوتاه، ارزش‌گذاری یا نمره دادن به ویژه‌گی‌های هیچ‌یک از فعالان نسل قدیم و جدید نیست بلکه صرفن تاکید بر این واقعیت است که طی سال‌های اخیر جامعه‌ی ایران به راستی شخم زده شده و تغییراتی اساسی رخ داده که به تبع آن نسل جدیدی از کنشگران اجتماعی را با روش و منش خاص خود آفریده است. در عین حال منظور این هم نیست که دختران نسل جدید، همه‌گی چنین‌اند و

شیوه‌ها و منش‌های مبارزاتی پیشین دیگر هیچ کاربردی ندارد، بلکه منظور این است که روش‌های قدیمی، کمتر می‌تواند نسل جدید زنان را به خود جذب کند و آنان را در یک کنش دسته جمعی به حرکت درآورد. از این رو است که وقتی من و امثال من که متعلق به نسل گذشته‌ایم، می‌خواهیم بر طبق «عادت» مان روش‌های قدیم را پیش بگیریم ممکن است از همراهی نکردن نسل جدید زنان سرخورده و دچار ناامیدی شویم. ما برای فعالیتی که محورش قایم به «جمع» بود هزینه می‌پرداختیم، اما این نسل جدید برای فعالیت‌هایی که محورش «خود» و در پیوند با «خواسته‌ای فردی» است اما در یک افق جمعی قرار می‌گیرد، حاضر به پرداخت هزینه است. همین است که گاهی فعالیت آن‌ها به دلیل «بی‌واسطه‌گی» اش، «خودمحورانه» و گاه «خودنمایانه» جلوه می‌کند که صدالبته «نمایشی بودن» و گاه «تصویری» بودنش به این مساله دامن می‌زند. به یاد بیاوریم که سه دهه‌ی پیش، روش فعالیت و کنشگری نسل ما نیز برای نسل پیش، کمی غریب و «خودنمایانه» بود. امروز هم شاید برای نسل ما ویژه‌گی‌های این نسل، گاه غریب جلوه کند، در صورتی که به راستی بخش لاینفک از ساختار کنشگری معاصر است. (2)

در واقع ما محصول شرایط زمان خود بودیم و به دلیل ساختارها و نوع ابزارهایی که در آن دوره وجود داشت، کنشگری‌مان اساسن «با واسطه»های متعدد و متناسب با ابزارهای موجود آن زمان می‌توانست به فشار اجتماعی برای تغییر تبدیل شود، یعنی هر یک از ما با واسطه‌ی گروه و انجمن (تشکیلات‌مان) فعالیت می‌کردیم، گروه‌های‌مان، «واسطه»ای برای شکل دادن به ائتلاف‌ها بودند و در نهایت به «واسطه»ی ائتلاف‌های بزرگی که شکل می‌دادیم، مطالبات زنان را به فشار اجتماعی- سیاسی بر دولت‌مردان تبدیل می‌کردیم. به این اعتبار، دور زدن این واسطه‌ها به صورت «فردی» (با توجه به ساختارهای موجود آن زمان) امکان‌پذیر نبود، که اگر هم بود تاثیرگذار نبود. ولی این نسل محصول ساختارهای جدیدی است که امکان گذر از «واسطه»ها را برایش فراهم ساخته است. (3)

انطباق ساختارهای جدید کنشگری با فضاهای امنیتی

گسترش و مشروعیت این ساختار جدید کنشگری، از قضا ناشی از شرایط امنیتی حاکم بر جامعه نیز هست، چرا که همه‌ی هم و غم نیروهای نظامی امنیتی تا کنون سرکوب همین واسطه‌ها بوده است تا بتوانند جریان کنش اجتماعی و در نهایت طرح مطالبات و روند تغییرات را متوقف سازند. اما با این ساختار جدید کنشگری، نیروهای نظامی نمی‌دانند دقیقن کجا را هدف قرار دهند زیرا ساختارهای کنشگری

جوانان، به شدت شخصی و «قائم به فرد» و در عین حال «انبوه سازی‌شده» است و به اندازه‌ی تک تک افراد جامعه ظرفیت و گسترده‌گی و تکثر دارد. بنابراین سرکوب و کنترل چنین پهنه‌ی رنگارنگی، به ساده‌گی امکان‌پذیر نیست. قبلن می‌شد انجمن و گروهی را که واسطه‌ی کنش‌گری عده‌ی بسیاری در جامعه است متلاشی کرد و به وسیله‌ی سرکوب آن گروه یا سازمان، بخش بزرگی از افراد و کنش‌گران گرداگرد آن را زمین‌گیر کرد و به حاشیه راند ولی این بار دست‌گیری کنش‌گر اجتماعی، عمدتاً دست‌گیری خود آن فرد است و نه لزومن دست‌گیری یک گروه و یا حلقه و واسطه‌ای از یک شبکه‌ی به هم پیوسته (4) به ویژه آن که همین ساختار جدید کنش‌گری، از آنجایی که مانند نسل قدیم کنش‌گران، بر «اسم و رسم» آنها سوار نیست و کنش‌گران‌اش موقتی و سیال و پراکنده‌اند پس می‌توانند «گم‌نام» بمانند؛ بنابراین در مجموع این کنش‌ها کنترل پذیری کم‌تری دارند و سرکوب‌اش را برای نیروهای نظامی دشوارتر می‌کند، به ویژه آن که حداقل در داخل کشور بسیاری از فعالان با نام‌های مستعار فعالیت می‌کنند.

هر چند همین «بی واسطه» بودن حرکت‌های کنش‌گران جدید اجتماعی و نیز «گم‌نامی کنش‌گران‌اش»، این امکان را نیز از سوی دیگر فراهم می‌سازد که افراد و یا جریان‌های سیاسی خاص (در داخل یا خارج از کشور)، معنای سیاسی خاص خود را به قامت این حرکت‌ها بپوشانند و قطبی سازی‌های رایج و سنتی (مثلن «اصلاح طلبی/ انقلابی» و...) را بر آن تحمیل و در نهایت در صدد آن باشند که به نفع تفکر سیاسی خود آن را خرج کنند.

از سوی دیگر در ظاهر به نظر می‌آید که ساختار حرکت‌های این کنش‌گران (و «بی واسطه‌گی»شان)، به نوعی توده‌وار است و قابلیت جذب رهبران پوپولیست را دارا است. اما به رغم این ظاهر، باید متوجه باشیم که این نوع کنش‌گری جدید مبتنی بر طرح خواسته‌های شخصی و قائم به فرد است و به انگیزه‌های فردی و متنوع تک تک کنش‌گران‌اش گره خورده است، بنابراین با ساختارهای کلاسیک حرکت‌های توده‌وار (پوپولیستی) که مطالبات و شعارهای توده‌ها «با واسطه»ی رهبران کاریزماتیک و یا توسط «مفاهیم انتزاعی و کلان روایت» (هم‌چون اسلامیت، ایرانیت و انواع مدینه‌های فاضله) شکل می‌گرفت، تفاوت دارد. از این رو حرکت‌های کنش‌گران نسل جدید، احتمالن تحت تاثیر «رهبرانی» که با بهره‌گیری از گم‌نامی کنش‌گران‌اش می‌خواهند سکان آن را به دست بگیرند و به سمت و سوی سیاسی مورد نظر خود ره‌نمون کنند، قرار نمی‌گیرد و عملن چنین رهبری‌هایی را خنثا می‌کند.

از سوی دیگر کنشگر نسل جدید، واسطه‌هایی هم‌چون اصلاح‌طلبی، انقلابی‌گری، براندازی و... را نیز دور می‌زند و مثلن زمانی در دوران انتخابات با انگیزه‌های کاملن شخصی - و نه لزومن به خاطر حمایت از فلان فرد یا جناح سیاسی- حرکت‌های انتخاباتی به نفع خود می‌سازد و در زمانی دیگر برای طرح و خواسته‌های شخصی‌اش کل نظام سیاسی را به پرسش می‌گیرد. (5)

به لحاظ سیاسی نیز تنوع کنشگران هر حرکت می‌تواند به اندازه تک تک افراد حاضر در آن، گسترده باشد؛ از برانداز و انقلابی و اصلاح‌طلب و مشروطه‌خواه تا محافظه‌کار و ضداعتدال و حتا حامی احمدی‌نژادی... از این رو است که تلاش برخی کسان برای آن که مثلن حرکت دختران خیابان انقلاب یا حرکت‌های کارگران و یا اعتراضات سپرده‌گذاران مال‌باخته، و حتا مجموعه‌ی تجمع‌های اعتراضی دی ماه ۱۳۹۶ را (که جمله‌گیشان نه لزومن حرکت‌های خودجوش کلاسیک - مثل شورش یا انقلاب- بلکه حرکت‌هایی حاصل این نوع کنشگری جدید هستند) در قالب گفتمان‌های رایج و دوقطبی «برانداز و انقلابی/ اصلاحات» یا «لایک/ اسلامی»، «این جناح/ آن جناح»، «سلطنت/ ولایت و فقیه» و... جای دهند، نمی‌تواند تحلیلی واقع‌گرا از آن‌ها ارائه کند. چرا که جامعه‌ی ایران حداقل همه‌ی این انواع «واسطه‌ها» و «روش‌ها» را طی همین چهار دهه‌ی اخیر تجربه کرده و تقریبن هیچ‌کدام آن را به تحقق مطالبات‌اش نرسانده است. بنابراین به نظر می‌آید که مسالهی مرکزی این حرکت‌ها، انقلاب و براندازی، یا اصلاحات و یا سر کار آوردن این جناح و آن جناح، یا این فرد و آن فرد، و یا اسلام و غیراسلام نیست، بلکه نسل جدید جامعه از این پس می‌خواهد پاسخی صریح و سریع در برابر مطالبات‌اش که در زنده‌گی روزمره‌اش واقعن تاثیر دارد، دست یابد.

سخن آخر این که حرکت‌های اخیر از جمله حرکت دختران خیابان انقلاب، از زمره‌ی حرکت‌های جامعه‌ی مدنی جدید محسوب می‌شوند ولی از آن‌جا که بی واسطه عمل می‌کنند، «مرز میان کنش مدنی و سیاسی» را کمرنگ و نسبت به حرکت‌های مدنی نسل قبل رادیکال‌تر شده‌اند. چه بسا همین عامل باعث شده که این حرکت‌های عمدتن مدنی، از سوی برخی «سیاسی یا انقلابی» تعبیر شوند. در هرحال پس از سرکوب گسترده‌ی جامعه مدنی در سال 1388، به نظر می‌رسد که این کنشگری جدید اجتماعی به شکل انفجاری در حال شکل دادن به جامعه‌ی مدنی نوین است. بی شک این نسل جدید کنشگری، نقطه ضعف‌ها و محدودیت‌های خاص خودش را هم دارد. از سوی دیگر هر پدیده‌ی اجتماعی که به هر دلیلی گسترش ناگهانی می‌یابد، مشکلاتی را در آغاز راه دارد که با افزایش تجربه‌ی جامعه‌ی

ایرانی نسبت به سازوکار ساختارهای جدید، احتمالاً این مشکلات، با ایجاد راهکارهایی متناسب به تدریج مرتفع خواهد شد.

6 مارس 2018

پا نوشتها:

1- شهلا شرکت، مجله زنان امروز، شماره 19، دی ماه 1395.

2- فراموش نمی‌کنم که برای نسل قدیم نیز نحوه‌ی «هزینه دادن» نسل ما کمی خودنمایانه می‌نمود، چرا که مادران ما عادت داشتند برای کار جمعی و تشکیلاتی، از همه زنده‌گی و هستی خود، مایه بگذارند، رنج بکشند، سختی‌ها را به جان بخرند، سال‌ها زندان بروند، و در این میان هیچ نامی از خود برجای نگذارند. در واقع کار جمعی و تشکیلاتی آنان تا حدودی «شخصیت‌زدا و فردیت‌کش» هم بود. ولی برای نسل ما، با توجه به آن که شرایط اجتماعی تغییر کرده بود، شیوه و منش کنشگری نسل گذشته جذابیت چندانی نداشت، شاید ما بیش از آنان فردگرا شده بودیم و هر چند مانند مادرانمان، کار جمعی و تشکیلاتی می‌کردیم و برایمان واقعاً ارزش بود ولی حداقل، کار جمعی‌مان «شخصیت‌زدا و فردیت‌کش» نبود، یعنی بر پایه‌ی کار افراد بنام و نشان صورت نمی‌گرفت. لابد برای زنی از نسل گذشته که مثلن برای تعهد به آرمان جمعیش 20 سال زندان رفته بود و بی‌کمترین نام و نشانی از خود، با سعی صدر همدی 20 سال را تحمل کرده بود و یک خط هم از زندان رفتن‌اش و زجرهایی که کشیده بر زبان نمی‌آورد (زیرا گفتن و نوشتن از رنج‌هایش را خودنمایی تلقی می‌کرد)، طبعاً شیوه و منش ما که این همه از «نام» خود بهره می‌بردیم یا مثلن در وصف چند روز زندان رفتن‌مان، آن همه سر و صدا به راه می‌انداختیم و ده‌ها صفحه سیاه می‌کردیم... مجموعه در نظرشان بسیار خودنمایانه جلوه می‌کرد که گاهی هم واقعاً این سازوکار «اسم و رسم‌سازی»های ما باعث سواستفاده‌های شخصی برخی افراد می‌شد. ولی واقعیت این است که آن شیوه و منش، جزو ساختار کار کنشگری‌مان بود. با همین شیوه بود که ما توانستیم حاکمان را برای به زندان انداختن افراد پاسخگو کنیم و حومان را مطالبه کنیم. بیشک در نوع روش و منش کنشگری ما هم نقاط ضعف بسیار وجود داشت، اما این مشکلات سبب نمی‌شد کنشگری نسل ما به تمامی زیر سوال برود و یا به دوران پیش از خود بازگردیم، چون اساساً امکان نداشت و شرایط تغییر کرده بود و به تبع آن، ساختارهای کنشگری هم دگرگون شده بود.

۳- البته منظور آن نیست که این این حرکته‌ها از جمله حرکت دختران خیابان انقلاب برای آن که مثلن به تغییر در قانون حجاب اجباری بیانجامد، نیاز به واسطه ندارد، اتفاق باز هم نیروی سیاسی، افراد صاحب نفوذ و شناخته شده و نماینده‌گانی در پارلمان لازم است که این حرکت را تبدیل به تغییر قانون کنند. در واقع بحث من این‌جا این نیست که با وجود نسل جدید کنشگران که بی واسطه عمل می‌کنند، دیگر جامعه نیازی مثلن به نیروهای دیگر از جمله احزاب، رسانه‌ها و نهادها ندارد. خیر اساسن چنین بحثی مطرح نیست، بلکه بحث این یادداشت، تلاش برای شناخت این پدیده‌ی نوظهور و شیوه‌ی عملکردش است - همین.

۴- در چند سال اخیر به وضوح می‌بینیم که عنوان‌های خبری برای فعالانی که بازداشت می‌شوند تغییر کرده است مثلن عنوان «دست‌گیری فعال مدنی» جایش را به عناوینی هم‌چون «بازداشت فعال رسانه‌ای، یا فعال حوزه‌ی مجازی» یا بازداشت «مسوول کانال تلگرامی» و امثالهم داده است. این‌ها نیز به نوبه خود می‌توانند نشانه‌ای از تغییر کنشگری اجتماعی محسوب شود.

۵- برای نمونه «شاپرک شجری‌زاده» در عین حال که یکی از حامیان چهارشنبه‌های سفید است و به خاطر آن بازداشت می‌شود، در عکس‌هایش دست‌بند بنفش به دست، در انتخابات ریاست جمهوری شرکت و برای آن تبلیغ می‌کند.

منتشر شده در:

[/https://noushinahmadi.wordpress.com/2018/03](https://noushinahmadi.wordpress.com/2018/03)

چرا حرکت «دختران خیابان انقلاب» گسترش نیافت؟ (مقاله

دوم)

(برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره 94 - یونی 2019)

نوشین احمدی خراسانی

از پرسش‌های مطرح این روزهای کنش‌گران جنبش زنان، یکی این است که چه بستری سبب شد مسالهی حق پوشش اختیاری برای نسل جدید زنان، بیش از نسل قبل، مرکزیت پیدا کند تا جایی که حرکت نوپدید «دختران خیابان انقلاب» در ایران، هستی بگیرد؟ شاید یکی از دلایل مهم این مرکزی شدن، اهمیت روزافزون پوشش و ظاهر طی یک دهه‌ی اخیر و پیوند آن با «هویت فردی» افراد باشد. گسترش سرسام‌آور گوشی‌های هوشمند، حضور گسترده‌ی شبکه‌های ماه‌واره‌ای غیرسیاسی (با انبوهی از تصویرهایی که عمدتاً بر «پوشش و ظاهر» تکیه دارند)، انبوه فیلم‌های خارجی (از نوع سینمای «جریان اصلی» و هالیوودی) و در مقیاسی بزرگ‌تر، ارتباط گسترده‌ی کل جامعه با جهان خارج که عمدتاً از طریق تصاویر غالب بر رسانه‌های همه‌گانی و اصلی در دنیا عمل می‌کند، در مجموع به افزایش مدگرایی و مصرف‌گرایی دامن زده و سبب شده است ظاهر و پوشش افراد به موضوع مهمی برای جامعه‌ی ایران تبدیل شود. به ویژه آن‌که برخلاف پیش از انقلاب، جامعه‌ی امروز، تمایل بسیاری به ارتباط و تعامل با جامعه‌ی جهانی دارد و این کشش و تمایل باعث شده است که نسل‌های معاصر ایران، سبک‌های زنده‌گی جهانی‌شده را هر چه بیشتر پذیرا باشند و به سرعت آن را هضم و جذب کنند. در دهه‌ی اخیر، «مصرف» انواع پوشاک مد روز، به یک روال عادی زنده‌گی در میان اکثر طبقات اجتماعی تبدیل شده است. انبوه کالاهای ارزان چینی مانند همه جای دنیا، مردم ایران را حتا از قشرهای پایین طبقه‌ی متوسط و کارگری (البته نه قشرهای خیلی فرودست و حاشیه نشین)، با وفور انواع لباس‌های ارزان قیمت، رنگارنگ و متنوع، مواجه کرده است. گفتن ندارد که وفور لباس‌ها و وسایل آرایشی ارزان قیمت با عرضه‌ی گسترده و آسان‌یابشان توسط تعداد سرسام‌آور دست‌فروش‌ها (1)، در تمام مکان‌های شهر، مصرف را در این زمینه به طرز حیرت‌انگیزی افزایش داده است.



از سوی دیگر گسترش پدیده‌ی «سلفی» در زنده‌گی روزمره، سبب تغییراتی در جامعه‌ی ما شده است. مرکزیت یافتن «تصویر خود» (عکس محوری) به عنوان عاملی نوپدید در میان جامعه چنان عمومیت یافته که عکس و تصویر به بخشی از زنده‌گی روزمره‌ی مردم و به ویژه جوانان تبدیل شده است. به طوری که این قشرها به وسیله‌ی «تصویر خود»، تمایلات، نیازها و کلن زنده‌گی فردیشان را برای دیگران روایت می‌کنند، تاریخ هر روزه‌ی خودشان را می‌سازند و احساسات و عواطفشان را منتقل می‌کنند. از آنجا که بخش مهمی از عکس و تصویر و فیلم (حداقل در مقیاس مردمی آن)، با شیوه‌ی ظاهر و پوششِ سوژه‌هایش ارتباط مستقیم دارد و به آن هویت می‌بخشد طبعاً مساله‌ی اختیار داشتن بر نحوه‌ی پوشش نیز اکنون برای نسل جوان، به خواسته‌ای فراتر از یک «حق»، تبدیل شده و در واقع با هویت آنان درآمیخته است. صد البته که رشد فردگرایی در میان نسل جوان، به این مساله (یعنی سبک «پوشش» به عنوان هویت و تشخیص فردی) یاری رسانده است. (2) اگر پیش از این، برخی از گروه‌های شغلی خاص مانند هنرپیشه‌ها، مجریان تلویزیونی و... که بنا به مقتضیات شغلی‌شان، همواره خود را در مقابل دوربین و دید عموم می‌دانستند و به طور مرتب می‌بایست به نحوه‌ی شکل ظاهر شدنشان می‌پرداختند؛ امروز به نظر می‌رسد بخش وسیعی از جامعه به خاطر گسترش پدیده‌ی □□□□ و شبکه‌های اجتماعی، خود را همواره در معرض دید عموم می‌بینند و به همین دلیل، ظاهر و پوشش به یکی از عوامل مهم در زنده‌گی روزمره‌شان تبدیل شده است.

دو مثال افراطی را در اینجا می‌آورم که شاید گسترش این مساله را بهتر نشان دهد. اولین مثال، تجربه‌ی جمع‌های فمینیستی‌مان است. اگر در گذشته در جمع‌های فمینیستی، افرادی که «زیادی به ظاهر خود می‌رسیدند» در اقلیت بودند، امروز به ویژه با حضور گذرای نسل جدید در این جمع‌ها، اگر کسی به خودش نرسد، آرایش نکند، و ظاهرش با مد روز هماهنگ نباشد، در اقلیت است! دومین مثال را از تجربه‌ی دیدارهایم با برخی زنان برابری‌خواه که به زندان افتاده‌اند نقل می‌کنم. در یکی از این دیدارها، زن جوانی (افسر نیروی انتظامی) را دیدم که همراه آن زن زندانی، برای اعزام به بیمارستان آمده بود. او که با مانتو و شلواری شیک، به عنوان مامور محافظ زندانی آمده بود، از حقوق ماهیانه‌اش که فقط برای رسیده‌گی به ظاهر و بدن‌اش یعنی برای خرید لباس، تمیز کردن پوست، و البته رفتن به استخر و دیگر چیزهای به قول خودش «لازم برای یک زن» هزینه می‌شود، با افتخار سخن می‌گفت؛ و در پاسخ به سوال من که پس هزینه‌ی خورد و خوراک و پوشاک و...؟ پاسخ داد که حقوق شوهرش را به این موارد

اختصاص داده است.

با آوردن این دو نمونه می‌خواهم بگویم که اهمیت روزافزون «پوشش» و «ظاهر» به عنوان مشخصه‌ای از هویت فردی، سبب شده است که امروز این مساله به یکی از دغدغه‌ها و چالش‌های مهم زنان و دختران نسل جدید حتی در خانواده‌های سنتی- مذهبی و نیز در خانواده‌های خود دولت‌مردان تبدیل شود. به طوری که این نسل از دختران (و حتی پسران) در خانواده‌های سنتی و حکومتی، طی سال‌های اخیر نخستین گام‌های مبارزه‌شان را اتفاق درون خانواده، و به خاطر نوع پوشش و آرایش‌شان، برداشته‌اند. این در حالی است که سه دهه‌ی پیش (در دوران جوانی ما) دختران در خانواده‌های سنتی و مذهبی، درگیری شدید و حادی با پوشش‌شان درون خانواده نداشتند و تا حدود زیادی آن‌را می‌پذیرفتند، یا حداکثر تلاش می‌کردند اگر هم تغییری در پوشش‌شان می‌دهند برای جلوگیری از درگیری با خانواده، در جاهای لازم به قول معروف «حفظ ظاهر» کنند. ولی امروز با توجه به اهمیت یافتن روزافزون «ظاهر» و «پوشش» به عنوان «هویت و تشخص فردی»، دختران جوان در خانواده‌های سنتی و مذهبی و حتی در خانواده‌های خود دولت‌مردان نیز به دلیل انتخاب پوشش‌شان (و حتی در مورد پسران جوان در مورد مدل موی سر و نوع پوشش)، درگیر کشمکش و جدال هر روزه‌اند.

پس از انقلاب ۵۷ در میان نسل ما، چه آن‌هایی که در خانواده‌ی مذهبی و سنتی رشد می‌یافتند و چه امثال ما که در خانواده‌های غیرمذهبی و عرفی بزرگ شده بودیم، هر چه قدر هم از لحاظ فکری و نظری با خانواده‌هایمان فرق داشتیم، اما با توجه شرایط انقلابی آن زمان که «ساده‌گی» به نوعی معیار و ارزشی فراگیر محسوب می‌شد و نیز با وجود قانون حجاب اجباری(3)، به لحاظ «نوع پوشش و ظاهر» تضاد و افتراق زیادی با خانواده‌های خود نداشتیم(4) که سبب درگیری و در نتیجه تجربه‌ی مبارزه برای حق پوشش در محیط خانه، به نخستین گام‌های مبارزه‌مان در جوانی تبدیل شود. از این رو برای نسل ما که با این قانون و فضای انقلابی سال‌های دهه‌ی شصت، بزرگ شده بودیم اعتراض به قانون حجاب اجباری، بیشتر به عنوان «یک حق اجتماعی و عمومی» مطرح بود و آن‌چه برایمان بیشتر اهمیت داشت تاثیر و پی‌آمدهای این قانون بر زنده‌گی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان بود و لزومن آن‌را هجمه‌ای به «هویت فردی‌مان» تلقی نمی‌کردیم.(5) حجاب اجباری برای نسل ما اگر تعرض به «هویت» هم تلقی می‌شد، در واقع تعرض به «هویت جمعی‌مان» به عنوان یک گروه اجتماعی محسوب می‌شد. این در حالی است که برای نسل دختران امروز، به دلایل گفته شده در بالا، اعتراض به

حجاب اجباری به منظور داشتن اختیار پوشش، از دایره‌ی «یک حق» فراتر رفته و به واکنشی نسبت به تعرض و هجمه به «هویت فردی» تک‌تک آنان تبدیل شده است. از این رو خواست «حق پوشش اختیاری»، برای این نسل نسبت به نسل ما، طبعاً مهم‌تر و دارای مرکزیت بیشتر است. مجموعه‌ی همین عوامل باعث شده که بر بستر آن، حرکت «دختران خیابان انقلاب» بتواند در این دوره، متولد شود.

برخی دلایل عدم گسترش حرکت دختران خیابان انقلاب

اما پرسش و ابهام دیگری که پاسخ ما را می‌طلبد این است که چرا برای نسل جوان، به رغم آن‌که حق انتخاب پوشش حتا از دایره‌ی حق و حقوق، فراتر رفته و به «نیازی هویتی» نیز تبدیل و چنین همه‌گیر شده است، باز هم حرکت دختران خیابان انقلاب نتوانست فراگیر شود؟

یکی از رایج‌ترین پاسخ‌ها به این پرسش آن است که سرکوب دختران خیابان انقلاب و تحمیل هزینه‌های بیش از حد (6)، و امنیتی کردن این حرکت، باعث شد که مانند بسیاری دیگر از حرکات و کنش‌ها، این حرکت اعتراضی- مدنی نیز در نطفه خفه شود و نتواند گسترش یابد. می‌دانیم که این حرکت در ۷ دی ۱۳۹۶ آغاز شد اما حدود دو ماه و نیم بعد از آغاز آن، یعنی در ۱۷ اسفند، ما شاهد واکنش شدید از سوی بالاترین مقامات مملکتی و نیز وعده‌ی برخورد سخت قضایی علیه دختران خیابان انقلاب بودیم (7). در واقع حتا در این بازه‌ی زمانی (دو ماه و نیم) که هنوز میزان و نحوه‌ی برخورد حاکمیت مشخص نبود (هر چند بخشی از دختران خیابان انقلاب بازداشت موقت شدند که احتمالاً انتظار آن مبرفت)، این حرکت موفق شد، حمایت اکثر قریب به اتفاق روشن‌فکران و فعالان اجتماعی و سیاسی را کسب کند با این حال آن‌چنان که انتظار مبرفت گسترش نیافت. از این رو به نظر می‌رسد که نمی‌توان عدم گسترش چنین حرکتی را «تک‌عاملی» دید و فقط و فقط عامل سرکوب را به جای تمامی عامل‌ها، نشان داد.

اما حرکت دختران خیابان انقلاب را اگر در گستره‌ی حرکات مدنی مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان گفت که در چند سال اخیر به دلایل متعدد از جمله بحران‌های عظیم اقتصادی، تشدید رویارویی غرب با حاکمیت ایران و شکست برجام و اعمال تحریم‌ها، در مجموع شاهد اوج‌گیری حرکات صنفی (با خواسته‌های معیشتی و اقتصادی)، و در سایه قرارگرفتن خواسته‌های مدنی- اجتماعی، و در نهایت افول حرکات مدنی هستیم. از سوی دیگر برخورد شدید با جنبش‌ها و حرکات مدنی در جنبش سبز و پس از آن، و ناامیدی فزاینده‌ی جامعه

از ایجاد تغییرات هر چند اندک در دو انتخابات اخیر، جمله‌گی سبب شد که نه تنها حرکت دختران خیابان انقلاب بلکه اغلب حرکت‌های مدنی (با خواسته‌های اجتماعی)، با توجه به ناامیدی عمومی و نداشتن دورنمایی برای تغییرات مسالمت‌آمیز، به نوعی با بن‌بست مواجه شوند.

اما در این میان پرسش آن است که علاوه بر مولفه‌های سیاسی و اقتصادی ذکر شده که بر تمامی حرکت‌های مدنی طی سال‌های اخیر سایه افکنده، چه مولفه‌های ساختاری و فرهنگی وجود دارد که حرکتی مانند «دختران خیابان انقلاب»، با همه‌ی پتانسیل و ویژه‌گی‌های خاص‌اش (نسبت به دیگر حرکت‌های مدنی چند سال اخیر)، نتوانست با اقبال عمومی مواجه شود. در واقع شانس و اقبال این حرکت برای گسترش، به دلایل مختلف بسیار بالا بود؛ نخست این که حرکت دختران خیابان انقلاب با شکل و شمایل بسیار مناسب و تاثیرگذار (با روسری بر سر چوب، در سکوت، و روی سکو) ظهور کرد. دوم: با یکی از کلیدی‌ترین خواسته‌های دختران نسل جوان کشور انطباق داشت و با توجه به جوان بودن جمعیت ایران و تحول‌خواه بودن نسل جوان، این حرکت به خوبی پتانسیل گسترده شدن داشت. سوم: این حرکت نه تنها از سوی روشن‌فکران (چه دینی و غیردینی، و چه در داخل و خارج)، بلکه از سوی اغلب رسانه‌های پرمخاطب فارسی زبان خارج از کشور که اتفاق جوانان امروز به شدت تحت تاثیرشان هستند، مورد استقبال واقع شد و گردا گرد آن تبلیغات بسیار صورت گرفت. و بالاخره چهارم: از سوی رسانه‌ها و مجامع غربی نیز به دلیل جذابیتی که اساس بحث «حجاب» برای جوامع غربی دارد و همین‌طور اهمیت این بحث در سیاست‌های انتقادی امروز غرب نسبت به حاکمیت ایران، نیز مورد توجه ویژه قرار گرفت و آشکارا پشتیبانی شد. بنابراین انقلاب را از فرصت و پتانسیل فراوان برای گسترش در جامعه‌ی جوان ایران برخوردار کرده بود. موقعیتی که ظاهراً می‌بایست این حرکت را نیرویی ببخشد که بتواند چنان بگسترده که حاکمیت، توان تحمیل هزینه‌های سنگین را بر آن نداشته باشد. اما چنین نشد. چرا؟ برای یافتن دلیل این چرایی، شاید ناگزیریم علاوه بر عوامل یاد شده، به مولفه‌های فرهنگی و ساختاری جامعه‌ی ایران نیز توجه کنیم.

حجاب و تعامل نسل میانی و نسل جوان

در کشورهای غربی، خدمات حمایتی (مانند خدمات آموزشی، اشتغال‌زایی و...) عمدتاً توسط جامعه به نسل جوان ارائه می‌شود. از این رو نسل‌های جوان می‌توانند از سنین هجده-نوزده ساله‌گی، با استقلال از

خانواده‌ی خود، به یاری همین خدمات حمایتی و کمک هزینه‌ها، وارد آموزش عالی شوند و یا به سرعت جذب بازار کار شده و زنده‌گی مستقلی را پی گیرند. (8) از سوی دیگر فرهنگ «استقلال جوانان از خانواده» حداقل در اروپا، فرهنگی جاافتاده به نظر می‌رسد. به اعتبار همین پشتوانه‌ها است که نسل جوان در غرب، می‌تواند مستقل از خانواده و گاه در شکافی کامل با نسل قبل و ارزشهای خانواده‌گی خود، روند تحول در جامعه را رقم بزند. چه اگر چنین ساختارها و پشتوانه‌های اجتماعی نظام‌مندی برای نسل جوان و چنین استقلالی وجود نمی‌داشت بعید است که جنبشهای رادیکالی مانند می ۱۹۶۸ می‌توانست آن‌طور گسترش یابد. ولی در ایران هر چند که جامعه‌ی جوان است و در مقایسه با کشورهای غربی، می‌توان انتظار استقبال از حرکتهای رادیکال (هم‌چون حرکت دختران خیابان انقلاب) را داشت اما به نظر می‌رسد که نسل جوان در ایران، نتوانسته آن‌طور که باید، متکی به خود، بار آید، و در نتیجه، مستقل از خانواده بتواند صرفن با ویژه‌گی‌ها و خواسته‌های جوانانه‌ی خود عمل کند. از همین رو است که به نظر می‌رسد خود جوانان نیز پذیرای حرکتهای رادیکال و ساختارشکن نیستند که نیاز به حد معینی از استقلال از خانواده دارد. در حقیقت، نسل جوان به ویژه دختران در ایران امروز (9) به لحاظ «ساختاری» وابسته و نیازمند حمایت‌های خانواده‌گی است. این وابسته‌گی در حوزه‌های گوناگون از جمله در زمینه‌ی آموزشی، ازدواج، و حتا گاه اشتغال، و نیز اخذ خدمات و سرویس‌های مختلف معنوی، عاطفی و حمایتی حتا در زنده‌گی پس از ازدواج (برای تهیه‌ی خانه و نگهداری بچه‌ها و...) خود را نشان می‌دهد. از سوی دیگر روی‌کرد «جوان ستیزی» از سوی سیاست‌های رسمی، سبب شده که نسل جوان علاوه بر وابسته‌گی اقتصادی و معنوی به خانواده، وابسته به حمایت‌های اجتماعی و سیاسی خانواده‌ی خود نیز باشد. در واقع خانواده در ایران به عنوان «ضربه گیر» سیاست‌های مداخله جویانه‌ی حاکمیت در زنده‌گی جوانان، عمل می‌کند. در مجموع همه‌ی این‌ها سبب شده است که «خانواده» در ایران نقش مهم و تاثیرگذاری نه تنها در زنده‌گی شخصی بلکه در زنده‌گی اجتماعی و سیاسی اعضای خود (به ویژه در زنده‌گی دختران) داشته باشد. طبعن چنین جای‌گاهی خواه‌ناخواه در سیر تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در جامعه، و روش و منش این تغییرات، نقش اساسی ایفا می‌کند. به این ترتیب «روابط بین نسلی»، تاثیر خودش را بر شیوه‌ی مبارزه و گستره‌ی آن در عرصه اجتماعی و سیاسی نیز گذاشته است. از این رو به نظر می‌رسد که در کشور ما تحولاتی که به وقوع می‌پیوندد، نه رادیکال و انفجاری، بلکه آرام و پیوسته است. تقی آزاد ارمکی، جامعه‌شناس، که در مورد روابط بین‌نسلی پژوهش بسیار کرده است نظریه‌ای را در

مورد نقش مهم و حیاتی روابط بینانسی در چگونگی و مسیر تحولات اجتماعی در ایران امروز مطرح می‌کند. وی تاکید دارد که نسل میانی (بین 29 تا 55 سال) سیاست‌گذار و سامان دهنده‌ی تحولات اجتماعی است. چون منابع در دست نسل میانی است، و نسل جوان (بین 18 تا 29 سال)، بازی‌گر و کارگزار این تحولات است و مجوز آن را هم نسل اول (55 سال به بالا) می‌دهد. (10) در واقع «سیاست‌گذاری» نسل میانی (به ویژه زنان این نسل) و «کارگزاری» نسل جوان، در مجموع باعث می‌شود کنش‌ها و حرکت‌هایی در جامعه مورد استقبال قرار بگیرد و فراگیر شود که آرام و پیوسته و نه رادیکال، و از سوی دیگر اجتماعی باشند و نه سیاسی. زیرا با توجه به این که نسل میانی، از یک طرف با تجربه‌ی انقلاب و جنگ مواجه بوده و به همین سبب از رادیکالیسم و سیاست، به نوعی سرخورده است؛ و از سوی دیگر، ارزش‌هایش در فرایند همین گذار انقلابی، مدرن و نو شده و در نتیجه تحول‌خواه است، بنابراین نوعی تحول‌خواهی اجتماعی آرام و پیوسته را ترجیح می‌دهد. نسل جوان نیز به دلیل وابسته‌گی‌اش به خانواده (به نسل میانی)، خواه‌ناخواه در تعامل با همین نسل میانی، نیازها و خواسته‌هایش را پیش می‌برد. (11) به این ترتیب حرکت‌هایی مثل حرکت «دختران خیابان انقلاب» وقتی با گفتمانی به شدت سیاسی و رادیکال همراه می‌شود، نمی‌تواند آن‌چنان گسترش یابد که ابزارهای امنیتی را زمین‌گیر کند. چرا که کنش‌گران اصلی تحولات یعنی نسل میانی و نسل جوان باید بتوانند این حرکت‌ها را در هم‌آهنگی با یک‌دیگر پیش ببرند.

از این روست که می‌بینیم خواسته‌ی مشروع حق پوشش اختیاری، سه چهار دهه است که اتفاق تغییرات بسیاری را در این حوزه سبب شده، اما این حرکت رو به صعود، با روشی دیگر در جریان بوده است: روشی آرام، پیوسته، در حوزه‌ی اجتماعی، و در بستر زنده‌گی روزمره.

سیاست زنده‌گی روزمره و نه سیاسی‌کاری

اگر گفته می‌شود حرکت‌هایی مورد استقبال عموم خانواده‌ها قرار می‌گیرند که در حوزه‌ی اجتماعی باشند و نه سیاسی، به این معنا نیست که این حرکت‌ها اصلن سیاسی نیستند بلکه به این معنا است که سیاست‌شان در حوزه‌ی سیاست زنده‌گی روزمره، عینیت می‌یابد. به تعبیر دوسرتو، جامعه‌شناس، سیاست‌های زنده‌گی روزمره، سیاست‌هایی هستند که در سطوح خُرد عمل می‌کنند و نه سطوح کلان، و نیز سیاست‌هایی تدریجی هستند و نه رادیکال. در واقع وی معتقد است: «مردمان عادی می‌توانند از طریق شکلی از مصرف که با خصوصیت‌های قاچاقی و پنهانی بودن، خستگی‌ناپذیر و تدریجی بودن و در عین حال نامریی بودن معرفی

می‌شود، نظام‌های متمرکز قدرت را تضعیف کنند.» (12) به نظر می‌رسد که این درست همان کاری است که زنان ایران در چهار دهه‌ی اخیر با «مصرف حجاب» انجام داده‌اند و به تدریج از قدرت تحمیلی آن کاسته‌اند. چنین شیوه‌ای از مقاومت، از سوی بخش بزرگی از جامعه‌ی ما مورد استقبال قرار گرفته و سالیان سال است که در حوزه‌های مختلف توانسته قدرت رسمی و آمرانه‌ی حاکم را چنان تضعیف کند که امروزه روز، بسیاری از سیاست‌ها و فرمان‌های دولتمردان نه تنها در حوزه‌ی عمومی برای بسط حجاب اجباری بلکه حتا در بدنه‌ی بوروکراسی دولتی نیز خریدار نداشته باشد، چه رسد به پیشبرد این سیاست‌ها در بافت پیچیده‌ی خانوادگی ایرانی! به دلیل عملکرد همین معادله است که طی چهل سال گذشته‌ی ما با روند کنترل‌گری و مجازات و جریمه در جامعه برای پیشبرد سیاست‌های حاکمیت مواجه بوده‌ایم که خود، نشان دهنده‌ی مقاومت پنهان و رو به گسترش جامعه در برابر این سیاست‌های نابخردانه، و عدم مشروعیت هر چه بیشتر این سیاست‌ها از جمله سیاست تحمیل حجاب بر کل جامعه است.

شکل آرام تغییر مستمر حجاب طی چهل سال گذشته، از حجاب به «بدحجابی»، از بدحجابی به «کم‌حجابی»، و از کم‌حجابی به «بی‌حجابی» (13) روشی است که به نظر می‌رسد با ویژه‌گی‌های جامعه‌ی ما تاحدودی منطبق بوده است. چرا که اساسن «تحمیل نوع پوشش» از سوی مراجع رسمی، موضوعی بوده است که در حافظه‌ی تاریخی مردم ما قدمت و سابقه دارد، و این سابقه نشان می‌دهد که برخورد آمرانه و از بالا به مساله‌ی پوشش زنان، و هم‌زمان، حرکتهای اعتراضی رادیکال و انفجاری در مقابل آن، در تاریخ ما کامروا نبوده است، چه در زمان کشف حجاب و چه پس از انقلاب سال ۵۷.

واقعیت این است که مردم نه لزومن به خود حجاب بلکه بر «تحمیل» آن از سوی مراجع رسمی مقاومت نشان می‌دهند. همان‌طور که پیش از انقلاب و در جریان جنبش ضدشاه، پوشیدن حجاب به نوعی، مقاومت علیه «تحمیل» بود (تحمیلی که بخشی از مردم آن را در حافظه‌شان از زمان کشف حجاب رضاشاه به کل دوران پهلوی تعمیم داده بودند و البته روحانیت نیز با ساخته و پرداخته کردن گفتمان کشف حجاب، به تعمیم دادن واقعی کشف حجاب تا زمان انقلاب کمک می‌کرد). به همین سبب بود که حتا نیروهای سکولار نیز به این «مقاومت آرام» در جنبش ضدشاه پیوستند؛ و هم‌بسته‌گی گسترده‌ی پوشیدن حجاب، به ویژه در سال‌های منتهی به انقلاب، در میان گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی بسط یافت. امروز نیز به نظر می‌رسد هسته‌ی اصلی مقاومت، علیه «تحمیل»

است. چه بسا به همین دلیل است که می‌بینیم حتا بخش بزرگی از نیروهای دین‌باور نیز در هم‌بسته‌گی با این جنبش مقاومت علیه تحمیل حجاب، با نیروهای سکولار هم‌دلی و توافق دارند، و به طور روزافزون «حجاب‌برداری» در میان آنان نیز افزایش یافته است. حتا از نسل جوان به نسل میانی، هم تعمیم یافته است. زیرا حجاب اجباری، تحمیلی است که کثرت و تنوع نوع پوشش را در میان مردمان رنگارنگ ایران با تفسیرهای گوناگون‌شان از دین و مذهب و سبک زنده‌گی مورد علاقه‌شان، عملن نادیده می‌گیرد و از این منظر، به «هویت» آنان نیز صدمه می‌زند. برای باورمندان به دین نیز جامعه‌ی مذهبی وقتی می‌تواند معنا داشته باشد که با ارزش‌ها و سبک‌های مختلف دین‌ورزی خاص خودشان (دین مردمی) هماهنگ باشد و نه این که مثلن در مورد «پوشش مذهبی» برای تمامی شهروندان جامعه، از بالا توسط دین دولتی، بخش‌نامه صادر شود.

منظور از آوردن این مثال‌ها و نکته‌ها آن است که جنبش آرام و پیوسته‌ای که حول انتقاد به حجاب اجباری طی چهار دهه در جریان است، موفق شده گروه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی مردم را با خود همراه کند، چرا که اساساش بر مقاومت در برابر «تحمیل»، و سیاستاش، سیاست روزمره است. اما حرکت دختران خیابان انقلاب که هر چند می‌توانست گسترش یابد، با نحوه‌ی گفتمان سیاسی که گرداگرد آن شکل گرفت، ضرورت این هم‌بسته‌گی میان نیروهای مردمی (مردمان مذهبی و سکولار) را در برابر تحمیل حجاب، نادیده گرفت.

پا نوشت‌ها :

1- پدیده‌ی دست‌فروشی طی چندین سال گذشته به پدیده‌ای خاص در زنده‌گی شهری ما تبدیل شده و نسبت به گذشته چه به لحاظ کمی و چه کیفی تغییرات بسیاری کرده است.

2- پدیده‌ی تصویرمحوری را ما در بسیاری از بخش‌های زنده‌گی‌مان می‌بینیم، حتا سایت‌های جدید در اینترنت، برخلاف سایت‌های قدیمی‌تر (که نوشته‌محور بودند)، عمدتن «عکس‌محور» شده‌اند تا جایی که بسیاری از سایت‌های قدیمی را به تغییر شکل و شمایل خود، با توجه به

ذایقه‌ی مخاطبان‌شان، وادار کرده است. از سویی استیکرهای تصویری جای بیان احساس نوشتاری و گفتاری را پر کرده‌اند.

3- بیشک پیش از انقلاب نیز درگیری میان نسل‌ها در مورد نوع پوشش جوانان، وجود داشت. این درگیری در خانواده‌های سنتی و مذهبی گاه شکل‌های حادی نیز پیدا می‌کرد.

4- تحقیقی که بر روی سه نسل خانواده انجام شده است نشان می‌دهد: «نسل دوم [نسل میانی] با والدین خود در بسیاری موارد در حوزه‌ی عملی و رفتاری، تشابه دارند و مانند آن‌ها عمل می‌کنند، اما در حوزه‌ی نظری، انتقادهای جدی به والدین خود دارند. از همین رو، تفاوت‌های فرزندان خود را می‌پذیرند و به دلیل محدودیت‌هایی که خود داشته‌اند، به آنان حق می‌دهند... اما نسل سوم با والدین خود بیشتر در حوزه‌ی عملی اختلاف دارند؛ چرا که والدین‌شان مخالفت فکری زیادی با رویه‌های نوگرای آن‌ها ندارند و چه بسا خودشان مایل به کاربرد این رویه‌ها هستند و در ملاحظه و رودربایستی با نسل اول از این کار اجتناب می‌کنند.»

http://www.jss-isa.ir/article_31606.html

5- هر چند به نظر می‌رسد برای بخشی از زنان غیرمذهبی نسل پیش از ما که قبل از انقلاب از حق پوشش اختیاری برخوردار بودند و سبک پوشش دیگری در آن زمان داشتند و در جامعه دارای جای‌گاه اجتماعی بودند و در تحولات هم نقش داشتند، قانون نوپدید حجاب اجباری، طبیعتن هجمه به هویت‌شان نیز محسوب می‌شد. از این رو می‌بینیم که در مورد مسالهی حجاب این دو گروه از زنان یعنی زنان غیرمذهبی نسل اول و زنان جوان نسل سوم، اشتراکات بیشتری دارند تا نسل ما که به نوعی نسل میانی محسوب می‌شویم.

6- به طوری که هزینه‌های این حرکت باعث شد که از میان پنج دختر خیابان انقلاب شناخته‌شده و رسانه‌ای‌شده (نرگس حسینی، اعظم جنگروی، شیما بابایی، شاپرک شجری‌زاده، و مریم شریعتمداری)، چهار نفرشان از کشور خارج شوند و تنها نرگس حسینی اکنون در ایران مانده است. از وضعیت ویدا موحد اولین دختر خیابان انقلاب خبر خاصی وجود ندارد. رویا صغیری نیز که در تبریز بازداشت شد و تنها کسی است که به خاطر حکم‌اش به زندان رفت، در واقع در تظاهرات دی ماه بازداشت شد و نه به شکل و شمایل دختران خیابان انقلاب. او نیز ۲۳ ماه حبس‌اش را به تمامی نگذراند و در آذرماه ۹۷ با رای دیوان عالی

آزاد شد. در مجموع نرگس حسینی ۲۰ روز بازداشت موقت شد، مریم شریعتمداری ۱۲ روز، شاپرک شجریزاده ۷ روز، و اعظم جنگروی ۲ روز، بازداشت شدند. البته برخی از منابع از شیما بابایی به عنوان دختر خیابان انقلاب یاد کرده‌اند ولی نحوه بازداشت و اتهامات وی با دیگران متفاوت است چرا که شیما قبل از این حرکت نیز بازداشت شده بود و فعالیت می‌کرد. اتهامات همراه صادق (یکی دیگر از زنانی که برخی از منابع از وی به نام دختر خیابان انقلاب یاد می‌کنند ولی کم‌تر در رسانه‌ها شناخته شده)، نیز متعدد و گوناگون است. در واقع شاید بتوان گفت تا کنون «نسرین ستوده» از فعالان با سابقه جنبش زنان که وکالت برخی از دختران خیابان انقلاب را بر عهده گرفت تنها کسی است که به واسطه این حرکت، امروز در زندان به سر می‌برد.

7- در ۱۶ اسفند دادستان تهران، از صدور حکم دو سال حبس برای یکی از دختران خیابان انقلاب خبر داد.

8- البته به نظر می‌رسد امروز با توده‌ای شدن تحصیلات در جوامع غربی و بحران‌های اقتصادی متعدد، بیکاری در آن جوامع نیز مساله‌ای بسیار جدی است و روز به روز جوانان بیشتری توان مستقل‌شدن از خانواده (پس از پایان تحصیلات) را از دست می‌دهند. اما به رغم همه این‌ها، میزان استقلال جوانان در کشورهای غربی از خانواده، چه به لحاظ ساختاری و چه به لحاظ فرهنگی، قابل قیاس با کشور ما نیست.

9- در ایران هم‌چون اغلب کشورهای خاورمیانه، وابستگی به خانواده، در میان دختران، شدیدتر است زیرا زنده‌گی اقتصادی و اجتماعی زنان و دختران، از سوی جامعه، کم‌تر حمایت می‌شود. در نتیجه آنان به حمایت خانواده، اتکای بیشتری پیدا می‌کنند.

10- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۵)، «سازمان‌دهی و مدیریت نهادهای اجتماعی در ایران»، تهران، تیسرا.

11- بسیاری از تحولات آرام و پیوسته‌ای که امروز در بسیاری از زمینه‌ها از جمله سبک‌های زنده‌گی، جهان‌گرایی، سکولاریزه شدن حوزه‌های مختلف زنده‌گی و... پدید آمده و سیاست‌های رسمی و آمرانه را به نوعی زمین‌گیر و مستاصل کرده، حاصل همین سیاست‌گذاری نسل میانی و کارگزاری نسل جوان است.

12- «احساس ناامنی در تجربه‌ی زنانه از زنده‌گی روزمره»، یوسف اباذری، سهیلا صادقی، نفیسه حمیدی، پژوهش زنان، دوره‌ی 6، بهار 1387:

13- منظور آن است که این روزها دیگر یک شال و روسری به لباس عادی زنان الصاق و پیوست شده است که گاهی دور گردن، در دست، در کنار صندلی ماشین، و... جای دارد، و یا با کلاه و چیزهای دیگر جایگزین شده است.

18 دسامبر 2018

منتشر شده در: □

[/https://noushinahmadi.wordpress.com/2018/12](https://noushinahmadi.wordpress.com/2018/12)

دختران خیابان انقلاب و پوپولیسم سیاسی (مقاله سوم)

(برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره‌ی 94، یونی 2019)

نوشین احمدی خراسانی

در دو مقاله‌ی پیشین در رابطه با شناخت حرکت نوپدید «دختران خیابان انقلاب»، تلاش کردم به تاثیر نیرومند فضای مجازی، گسترش موبایل، شبکه‌های اجتماعی و... بر زیست اجتماعی‌مان بپردازم. در مقاله‌ی اول تاثیر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی مثل تلگرام، توئیتر، و... را بر ظهور کنشگری جدید اجتماعی جست‌وجو کرده‌ام (1) و در



مقاله‌ی دوم، سعی‌ام این بود که تاثیر شبکه‌های اجتماعی مثل اینستاگرام و پدیده‌ی «سلفی» را بر افزایش حساسیت و توجه نسبت به بدن، ظاهر و پوشش، بررسی کنم و بگویم که چه گونه این تاثیرها سبب شده‌اند که بستر و فضایی در ایران شکل بگیرد که حجاب اجباری در میان بخشی از نسل جدید زنان علاوه بر این‌که نقض حق اولیه و

انسان‌شان محسوب می‌شود، ابعاد «هویتی» نیز بیابد و در نهایت به افزایش محوریت بحث حجاب برای نسل جدید بیانجامد. (2) در آن مقاله نه به «دلایل» شکل‌گیری حرکت دختران خیابان انقلاب، بلکه به «بستر عینی» و کانتکستی که این حرکت در آن هستی گرفت، پرداخته‌ام (3) و در نهایت هم این پرسش را مطرح کردم که چه گونه است که خیل پر شمار دختران جوانی که در زنده‌گی روزمره‌شان با تحمیل حجاب مقابله می‌کنند و بابت آن نیز هر روز ده‌ها نفرشان توسط گشت ارشاد، توبیخ، جریمه و دست‌گیر می‌شوند (دست‌گیری غیرسیاسی)، ولی حاضر نشدند دست‌گیری به عنوان «دختر خیابان انقلاب» را (دست‌گیری سیاسی را) بپذیرند و به شکلی گسترده به این حرکت بپیوندند و آن را از یک حرکت به اصطلاح «نمادین»، به یک حرکت گسترده ارتقا دهند؟ و این که به چه دلایلی حرکت دختران خیابان انقلاب که یک گام رادیکال رو به جلو و در جهت تحقق خواسته‌ی مشروع «حق انتخاب پوشش» بود، در این بستر، عقب نشست و دوباره اعتراض‌ها به حجاب اجباری به همان فازهای قبلی غیررادیکال بازگشت. البته در آن دو مقاله، در حد بضاعت‌ام، تلاش کردم که فارغ از ارزش‌گذاری و گرایش شخصی‌ام، صرفن به تشریح آن چه در جامعه می‌گذرد بپردازم تا بتوان به شناخت بهتری از ظرفیت‌های جامعه‌ی مدنی دست یافت و حرکت‌های آینده و انتظارات‌مان را نسبت به این ظرفیت‌ها تنظیم کرد. اما آن نکته‌ای که اتفاق در هر دوی مقاله‌ها به طور مستقیم به آن اشاره کرده‌ام «خطر سیاسی‌کردن» این حرکت‌های جدید اجتماعی است. به همین سبب در سومین مطلب - مقاله‌ی حاضر - تلاش می‌کنم به توضیح بیشتر این مساله بپردازم و نشان دهم که سیاسی‌کردن این کنش‌های نوین اجتماعی، می‌تواند مشکلات متعددی را به وجود آورد.

خطر سیاسی‌کردن کنش‌های نوین اجتماعی

به دلیل ایدئولوژیک بودن ساخت حاکمیت در جامعه‌ی ما، از درخواست مشروع زنان برای حق انتخاب پوشش گرفته تا مطالبه‌ی حقا به توسط کشاورزان، و نیز درخواست کارگران برای دریافت دست‌مزد معوقه‌شان، به موضوعی سیاسی تبدیل می‌شود. اما منظورم از «سیاسی‌کردن» حرکت‌های مدنی (هم‌چون حرکت دختران خیابان انقلاب)، تحمیل آن نوع گفتمان سیاسی است که این حرکت‌های نوین مدنی را به عنوان «پرچمی انقلابی و بدیل برای تغییرات بزرگ مقیاس» در دست این یا آن گروه سیاسی، جا می‌زند. چنین گفتمان‌سازی سیاسی (پرچم‌سازی) از حرکت‌های نوین اجتماعی به منظور پیروزی بر رقیب سیاسی (یعنی به نفع این گروه سیاسی و تخریب آن گروه سیاسی دیگر)، علاوه بر آن که سبب می‌شود این

حرکت‌ها ضربه‌پذیرتر شده، از گسترش باز مانده و گرفتار ریزش نیرو شوند، مشکلات دیگری را نیز در پی دارد از جمله آن که: کنشگران منفرد در حرکت‌های بدون میانجی (بدون میانجی‌تشکل و نهادی خاص برای پیوستن به آن)، دارای انگیزه‌های گوناگون و جهت‌گیری‌های مختلف سیاسی هستند که تحمیل یک گفتمان خاص سیاسی بر آنها، خواه‌ناخواه چنین تنوع و تکثری را از بین می‌برد. کنشگران آن نیز از آن جایی که منفرد هستند، ابزار، امکان و توانایی لازم برای آن‌که سخن‌گوی خود باشند ندارند، در نتیجه فقط آن کنشگرانی می‌توانند «صدا» پیدا کنند که با جهت خاص سیاسی تحمیلی بر این حرکت‌ها، هم‌راستا باشند. (4)

از سوی دیگر حرکت‌های مدنی کلاسیک و تشکیلاتی، معمولن نقشه‌ی راه و برنامه‌ی عمل «پیشینی» داشتند یعنی ابتدا برنامه‌ی عمل (پلاتفرم) تدارک دیده می‌شد و سپس با توجه به پلاتفرم اعلام‌شده، افراد به آن می‌پیوستند، ولی در این نوع کنشگری جدید فردمحورانه، ابتدا حرکت صورت می‌گیرد و بعد با پلاتفرم‌های «پسینی» همراه می‌شود. یعنی بعد از انجام حرکت، هر کس یا هر گروه می‌تواند با توجه به دیدگاه خود، برایش نام و پلاتفرم ترسیم کند. این موقعیت خاص باعث می‌گردد که این پلاتفرم‌ها اگر با گفتمان خاص سیاسی همراه گردند نه تنها باعث ضربه‌پذیری و عدم گسترش آن حرکت می‌شوند بلکه مخدوش‌کردن روی‌کردهای متنوع کنشگران‌اش را نیز در پی دارد که طبعاً چنین کاری اساساً مسوولانه، اخلاقی و منصفانه نیست.

عوام‌گرایی (پوپولیسم): تکثرستیزی/ روشن‌فکرستیزی

همان‌طور که در مقاله‌ی اول هم گفته شد شکل‌های جدید کنشگری اجتماعی در ایران امروز، حرکت‌هایی غالباً فردمحور یا به تعبیری مبتنی بر «اراده‌ی فرد»، و «بی‌واسطه» هستند. این ویژگی‌ها سبب می‌شود که شهروندان بدون نیاز به هیچ واسطه‌ای (واسطه‌ی تشکل، حزب، سازمان، انجمن و نهاد) به راحتی به آن بپیوندند و در نتیجه بتوانند به شکلی شبکه‌ای و پهن‌دامنه، گسترش یابند؛ و به دلیل عدم برخورداری از مرکزیت و هسته‌ی سازمان‌دهنده‌ی خاص، سرکوبشان هم مشکل‌تر است. اما این «بی‌واسطه‌گی» و نیز «فردمحوری» می‌تواند در صورت سیاسی‌شدن، تاثیرهای منفی هم با خود به همراه بیاورد که یکی از عمده‌ترین‌شان، خطر چیره‌گی پوپولیسم بر این حرکت‌ها است. (5) اتفاقاً نگرانی از «سیاسی کردن» این حرکت‌های مدنی جدید، (که باعث تغییر مبارزه برای برابری، به مبارزه بر سر «هویت‌های سیاسی» مختلف مانند انقلابی/ براندازی/ اصلاح طلبی و... می‌شود) نیز از همین‌جا ناشی

می‌گردد. تجربه نشان داده است که حرکت‌های شبکه‌ای، بی‌واسطه و فردمحور، به دلیل ساختارشان، پتانسیل آن را دارند که با توجه به میزان گسترش شبکه‌ای و بسیار سریع‌شان، آشکارا در برابر برخی از سیاست‌های دولت‌های اقتدارگرا قد علم کنند و آنان را در بسیاری از حوزه‌ها به عقب‌نشینی وادارند و در پروسه مبارزه‌ی سنگر به سنگر، تغییرات مثبتی برای کل جامعه به ارمغان آورند. اما سیاسی کردن این حرکت‌های نوین اجتماعی، با توجه به ویژه‌گی‌های خاصشان، می‌تواند آن‌ها را در تحلیل نهایی به دام‌چاله‌ی پوپولیسم سیاسی، بکشانند.

برخی از ویژه‌گی‌های تعیین‌کننده‌ی نیروهای پوپولیست، «تکثرستیزی»، «نخبه‌ستیزی»، «محرومیت‌طلبی» و «قطبی‌سازی» است. برای نمونه اگر در روند «سیاسی جلوه دادن» حرکت دختران خیابان انقلاب از سوی برخی از نیروهای پوپولیست توجه کنیم به راحتی می‌توانیم این تکثرستیزی و روشن‌فکر ستیزی را ببینیم. برای مثال، تلاش‌های جاری پوپولیست‌ها در جهت «یک‌دست سازی کنش‌گران این حرکت‌ها» به لحاظ سیاسی است که به نوعی معرف تکثرستیزی و تمامیت خواهی‌شان است. پوپولیست‌ها معمولن با به کارگیری شیون سالاری، این طور وانمود می‌کنند که گویی درد و آلام «توده‌ی مظلوم زنان» را هیچ جریان از قبل موجود (چه گروه‌های سیاسی، و روشن‌فکران، و چه گروه‌های از قبل موجود جنبش زنان) درک نمی‌کنند و ارتباطی میان جریان‌های شناسنامه‌دار جامعه‌ی مدنی و جنبش زنان، با مطالبات «توده‌ی زنان» وجود ندارد! در واقع با چنین شکل‌هایی از سیاسی‌کاری و افسانه پردازی، سعی می‌کنند این حرکت‌های نوین را از همه‌ی جریان‌های از پیش موجود، جدا ساخته و متفاوت جلوه دهند که در نهایت، نیروی پوپولیستی بتواند نماینده‌گی این حرکت‌ها را به‌دست گیرد، تا با دور زدن مجموعه‌ی نیروهای از قبل موجود در ایران (که می‌دانیم هر کدام‌شان بخشی از جامعه را نمایندگی می‌کنند) همه‌ی توده‌ها را حول یک نماینده‌گی واحد، گرد آورد. چرا که پوپولیسم به جای سعی و تلاش برای «تشکیل ائتلاف» میان نماینده‌گان بخش‌های گوناگون جامعه، به دنبال پرچم‌سازی و گرد آوردن مستقیم و بی‌واسطه‌ی مردمان منفرد به گرد پرچم خود می‌اندیشد.

از سویی، نیروهای پوپولیست غالبن به دنبال انحلال و ادغام مطالبات متکثر و گوناگون گروه‌های مختلف زنان، حول یک «خواسته‌ی به ظاهر اصلی» یا «مفهوم واحد» یا «سمبل»، و یا بهتر بگوییم «نه‌ی بزرگ»، هستند. در واقع گویی همه‌ی مطالبات موجود با برآورده شدن یک «خواسته‌ی اصلی» و یا با یک «نه‌ی بزرگ» به تمام بدیل‌های از قبل موجود (روشن‌فکران و همه‌ی گروه‌هایی که هر یک بخشی از این مطالبات

را نماینده‌گی می‌کنند) ممکن و متحقق می‌شود! برای نمونه می‌توان به تلاش برخی نیروهای پوپولیست برای تقلیل و تجمع مطالبات زنان، در یک مطالبه‌ی خاص و سمبلیک مانند «رفع حجاب اجباری» اشاره کرد. (6)

ساخته و پرداخته کردن یک مطالبه‌ی واحد (به عنوان سمبل و مادر همه‌ی مطالبات) و تحمیل آن بر دیگر نیروها، و قطبی ساختن فضای جامعه حول آن، روش پوپولیست‌ها برای حذف دیگر نیروها است. در واقع پوپولیست‌ها با سرکوب تکثرگرایی، تحقیر منش رواداری، آشتی‌ناپذیر جلوه دادن تفاوت میان نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی و... در پی ساختن فضاهای دوقطبی در جامعه‌اند تا تکثر موجود جامعه را به دو قطب «سیاه و سفید» تقلیل داده و مردم منفرد را حول این دو قطبی‌های ساخته‌گی، به دو دسته‌ی خیر و شر تقسیم کنند. ساخته و پرداخته کردن فضای تقابلی و قطبی‌شده می‌تواند بر حرکتهای واکنشی و سلبی به راحتی سوار شود. یکی از دلایلش هم این است که چون کنشگری جدید اجتماعی (که با فضای مجازی در ارتباط متقابل است) عمدتاً قادر به شکل‌دهی کنشهای «نه»محور (واکنشی) است که چنین ویژه‌گی‌ای خواه‌ناخواه پتانسیل آن را دارد که به سمت «دو قطبی‌سازی» گرایش یابد. و از آن جایی که این حرکتهای فردمحور است، طبعاً افراد به تنهایی، توان کمتری دارند تا در برابر این قطبی‌سازی‌ها مقاومت کنند. در نتیجه با سرعت بیشتری به دام تعصب و دوقطبی‌های ساخته‌گی، گرایش پیدا می‌کنند.

در مجموع حرکتهای نوین اجتماعی، با توجه به بی‌واسطه بودن و فردمحور بودنشان، در صورت سیاسی شدن، ظرفیت و پتانسیل لازم برای جذب گرایشهای سیاسی پوپولیستی را دارند در صورتی که نیروی پوپولیستی نمی‌تواند به ساده‌گی بر نهادها و سازمان‌های جامعه‌ی مدنی مسلط شود. به این اعتبار به نظر می‌رسد تنها در صورت تبدیل نشدنشان به پرچمی سیاسی در دست این یا آن گروه سیاسی، می‌توانند در جایگاه متکثر و مدنی خود بایستند، گسترش یابند و به تقویت جامعه مدنی کمک کنند. (7)

پوپولیسم، برنده‌ی بلامنازع رقابت سیاسی در حوزه‌ی زنان

واقعیت این است که امروزه در دوره‌ی پساانقلابی، در «نبود ایده‌ی انقلاب» (و یا حداقل بحران این ایده)، و نیز در فقدان نهادها و احزاب انقلابی، و در حالی که جامعه تنها چهل سال از انقلابش می‌گذرد (و نسل اول انقلاب با همه‌ی سرخورده‌گی‌هایش هنوز هم در جامعه حضور دارد) طبعاً سیاسی کردن و تحمیل بار سنگین «پرچمداری انقلاب»

بر دوش حرکت‌های فردمحورانه و بدون میانجی، نتیجه‌ای جز بسترسازی برای سوار شدن نیروهای پوپولیستی بر چنین حرکت‌هایی ندارد. چرا که هدف‌های بزرگ مقیاسی از این دست، نیاز به ابزارهای خاص و متناسب خود دارند. بنابراین خیلی بعید است چنین حرکت‌هایی پتانسیل برپایی انقلابی با «ارزش‌های بدیل» را (که بتواند ساختارهای اصلی جامعه را تغییر دهد) داشته باشند.

«بحران ایده‌ی انقلاب» به حدی عمیق و جدی است که حتا برخی از نیروهای چپ که خود را حامل «ایده‌ی انقلاب» می‌دانند نیز به شدت از آن رنج می‌برند و گرنه لابد ما باید شاهد تلاش‌های جدی و نظام‌مندشان برای ساختن احزاب توان‌مند باشیم. بعید هم هست که با پنجاه بار ریتوییت کردن واژه‌گانی هم‌چون «فضای انقلابی»، «رادیکالیسم» و نظایر این اصطلاحات، بتوان سازمان و حزب انقلابی به وجود آورد، یا «گفتمان انقلابی» را به جای «گفتمان براندازی» نشانند و بحران «ایده‌ی انقلاب» را حل و فصل کرد. چرا که به نظر می‌رسد ایده‌ی سیاسی موجود در جامعه امروز ایران با عنوان «براندازی»، تفاوت بسیاری با «ایده انقلاب» دارد. زیرا ایده‌ی «براندازی» متعلق به دوران پساانقلابی است و آشکارا به سرنگونی دولت‌ها در برخی کشورها، با پشتوانه‌های بین‌المللی (به وسیله‌ی جنگ، یا با فشارهایی هم‌چون محاصره، تحریم و...) ارجاع دارد.

در هر حال شرایط برای بازسازی ایده‌ی انقلاب آن هم در خاورمیانه وقتی دشوارتر می‌شود که بخش بزرگی از مردم با پوست و گوشت و هستی خود تجربه کرده‌اند که با گسترش فضای قطبی‌شده و رادیکال، به جای مواجهه با تحولات دموکراتیک، سوسیالیستی، لیبرال، و... اتفاق با نیروهای رادیکالی مانند داعش، القاعده، جبهه‌ی نصرت، و حداقل با گروه‌هایی مانند اخوان‌المسلمین مواجه شده‌اند. بنابراین تجربه‌ی زیسته‌ی بسیاری از ما مردمان خاورمیانه از انقلاب و رادیکال شدن، لزومن دستیابی به دموکراسی، عدالت اجتماعی، آزادی و برابری نبوده است. از این رو به ساده‌گی و با برساختن «پرچم انقلاب» در حیطه‌ی شعارهای نوستالژیک، نمی‌توان بحران «ایده‌ی انقلاب» و نبود احزاب سیاسی استخوان‌دار و با نفوذ را مرتفع ساخت. بنابراین در چنین شرایطی، تحمیل بار انقلابی‌گری بر حرکت‌های مدنی از این دست، به راستی به نفع کدام گروه سیاسی تمام می‌شود؟

برای مثال در دوره‌ی بهار عربی، کشور مصر شاهد حضور کنش‌گری‌های نوع جدید یعنی کنش‌گری «بدون میانجی» بود. ولی این حرکت‌های نوین با تبدیل شدن‌شان به «پرچمی برای انقلاب و تغییرات کلان» در تحلیل

نهایی به آنجا ختم شد که تلاش مدنی و جانانه‌ی آنان (در بحران ناشی از افول «ایدی انقلاب»)، در بهترین حالت، به «انقلاب اصلاحاتی» تبدیل شود (8) و توسط احزاب سیاسی مثل اخوان المسلمین که اتفاق در میان مردم تشکل و سازمان‌دهی داشتند مورد استفاده قرار گرفت و طولی نکشید که در نهایت، جامعه به عقب یعنی قدرت‌گیری دوباره‌ی نظامیان بازگشت. در واقع این حرکتهای نوین اجتماعی، سیاسی شدند و نتیجه‌اش آن شد که با پرداخت هزینه‌های انسانی، انرژی عظیم تحول‌خواهی نهفته در جامعه صرف جابه‌جایی دولت‌هایی شد بدون آن‌که تحولی اساسی در مصر به وجود آید. در حالی که اگر حرکت نوین نسل جوان مصر، به سرعت سیاسی نمی‌شد و پتانسیل و انرژی تحول‌خواهی جامعه به شیوه‌ی فتح «سنگر به سنگر» (9)، به منظور تغییرات پیوسته و فشار آوردن بر دولت ضعیف‌شده‌ی حسنی مبارک هدایت می‌شد، چه بسا دستاوردهای بیشتری از آن چه امروز به دست آورده، می‌داشت.

در هر صورت منظور آن است که با توجه به مجموعه تحولات ایران و منطقه‌ی خاورمیانه، و در شرایط بحران «ایدی انقلاب» و نبود سازمان‌ها و احزاب انقلابی، سیاسی کردن حرکتهای اجتماعی نوین (با توجه به ظرفیت پوپولیسم‌پذیری خود این حرکتهای بدون میانجی و فردمحور) در وضعیت کنونی ایران، صرفن می‌تواند به پوپولیسم راست‌گرا دامن بزند. (10)

سیاسی‌کردن مساله حجاب

یکی از مشکلات تاریخی زنان در اغلب کشورهای اسلامی -از جمله ایران- این بوده است که بدن و نحوه‌ی پوشش زنان، در منازعات و درگیری‌های سیاسی، و یا حتی قومی، به عنوان «پرچم» و نمادی از هویت سیاسی حاکمان -یا جانشینان حاکمان- استفاده شده است؛ گاه از زنان و پوشش‌شان، «پرچمی» برای نشان‌دادن «اسلامی» بودن جامعه، گاه به عنوان «پرچمی» برای مدرن بودن ایران، و گاه هم‌چون «پرچمی» برای «استقلال‌خواهی قومیتی» و... استفاده شده است. از این رو به نظر می‌رسد برای دستیابی زنان به کنترل بر پوشش‌شان، اتفاق می‌بایست از درگیرکردن پوشش و بدن زنان در رقابت‌ها و منازعات گروه‌های مختلف سیاسی، پرهیز کرد. زیرا درگیرکردن بدن و پوشش زنان در منازعات سیاسی، نمی‌تواند «منطق اصلی» تحمیل حجاب اجباری (منطقی که مساله پوشش زنان را نه موضوعی خصوصی و مربوط به زنان، بلکه مساله‌ای سیاسی می‌داند) را هدف بگیرد، آن را از درون بی‌معنا سازد و موتور محرک‌اش را از کار بیاندازد. چرا که اساس حجاب اجباری از دل همین درگیری‌ها و منازعات سیاسی بر جامعه تحمیل شد و گروه‌های تندروی

اسلامی، «حجاب» را به پرچم و «هویت سیاسی» خود و نمادی برای «اسلامیت جامعه» تبدیل کردند (در مقابلِ نمادسازی رقیبشان که از آن، برای نشان دادنِ «مدرنیت جامعه» استفاده کرده بود) و تنها چند ماه پس از به قدرت رسیدن، آن را بر تمامی جامعه حاکم کردند. حال اگر قرار باشد، باز هم گروه‌های سیاسی دیگری، «بی حجابی» را به عنوان پرچم و «هویتی سیاسی» برای خود و دستیابی به قدرت تبدیل کنند (مثلن آن را در ارجاع به گذشته، به عنوان نمادی سیاسی و هویتی برای «مدرن نشان دادن» بازتولید کنند) نه تنها نمی‌تواند منطقِ «تحمیل و اجبار به خاطر اهداف کلان سیاسی» را ابطال کند بلکه به بازتولید انگیزه‌ی سیاسی مدافعان تحمیل حجاب منجر می‌شود و درگیری‌ها در این زمینه را افزایش و خشونت‌بارتر می‌سازد. در واقع با چنین روی‌کردی، نقد حجاب اجباری، به جای آن که بر هسته‌ی اصلی‌اش یعنی نقد «تحمیل و اجبار» متمرکز شود به مساله‌ی فرعیِ «حجاب/بی‌حجابی» تقلیل می‌یابد و به جای آن که «ارزشی بدیل» را جای‌گزین کند، عملن «آن روی دیگر سکه‌ی ارزش‌های موجود» را بازآفرینی می‌کند.

از سوی دیگر با چنین روی‌کردی به جای آن که بر راه‌کار اصلی «مبارزه با حجاب اجباری»، یعنی خارج کردن این سلاح از دست دولت‌ها و سوق دادن‌اش به حوزه‌ی خصوصی شهروندان (کنترل آن توسط خود زنان)، تمرکز یابد، این موضوع را همچنان در حوزه‌ی سیاسی نگه می‌دارد در نتیجه، هر دوره‌ای که درگیری‌های سیاسی حاد می‌شود مجدد این پرچم توسط گروه‌های سیاسیِ هر دو سوی منازعه، برافراشته می‌شود. (11) هم از این رو تحول اساسی برای به دست‌گیری کنترل زنان بر پوشش‌شان، زمانی تحقق خواهد یافت که اساسن این مساله از حوزه‌ی سیاسی و دولتی، به حوزه‌ی شخصی رانده شود.

بالاخره یک روزی باید این دور تسلسل پایان یابد و استفاده از «پوشش زنان» برای پیش‌برد اهداف سیاسیِ دولت‌ها و گروه‌ها، از فرهنگ سیاسی جامعه رخت بربندد. آن هم در جوامع پرتنش، بی‌ثبات و «دولت محور» مانند ایران که به نظر می‌رسد فرهنگ سیاسی جامعه‌ی ما به جای یافتن سازوکار هم‌زیستی میان گروه‌های مختلف مردم (با نگرش‌ها و عقاید و سبک‌های مختلف زنده‌گی) به طور تاریخی به دنبال آن است که هر چند سال یک‌بار، با پرداخت هزینه‌های سنگین، بخشی از جامعه را بر بخشی دیگر حاکم کند و اگر قرار باشد این جابه‌جایی‌ها همواره حول «پرچمی مزین به یک نوع پوشش خاص زنان» پی‌گیری شود، طبعن هیچ‌گاه زنان از قشرهای مختلف و گروه‌های متنوع عقیدتی به طور واقعی به کنترل بر پوشش خود دست نخواهند یافت و نسل‌های آینده

زنان هم از ترکش‌هایش صدمه خواهند دید.

19 ژانویه 2019

منتشر شده در:

[/https://noushinahmadi.wordpress.com](https://noushinahmadi.wordpress.com)

پا نوشت‌ها :

1- دختران خیابان انقلاب و ظهور کنش‌گران جدید اجتماعی، 15 اسفندماه 1396: <http://yon.ir/rJtBz>

چرا حرکت دختران خیابان انقلاب گسترش نیافت، 27 آذرماه ماه 1397: <http://yon.ir/0xM8u>

3- بیشک اگر حرکت دختران خیابان انقلاب واقعن تاثیرگذار و مهم نبود، بررسی آن از زوایای گوناگون نیز اصلن ضرورتی نمی‌یافت. اما برخی از ما، به دلیل تعلق شدید عاطفی‌مان به حرکت دختران خیابان انقلاب، این حرکت را کاملن از بستر مادی و اجتماعی‌اش جدا می‌کنیم و ناخواسته به آن نوعی تقدس می‌بخشیم، گویی برای حمایت و دفاع از این حرکت، نیاز داریم که آن‌را منزله بدانیم. این در حالی است که ایجاد هاله‌ای از تقدس، گرداگرد حرکت‌های اجتماعی و مدنی، اتفاقن می‌تواند آن حرکت‌ها را مسخ و سترون کند و از گسترش باز دارد چرا که گویی فقط «قهرمانان» و زنان «استثنایی» امکان پیوستن به چنین حرکتی را دارند! وقتی هم به دلایل بسیار، گسترش نیافت به جای آن‌که به جستجوی دلایل‌اش باشیم، به نوعی رفع مسوولیت می‌کنیم و می‌گوییم که این حرکت، اصلن سمبولیک بوده و لزومی ندارد که گسترش پیدا کند! از سوی دیگر، تعلق شدید عاطفی و پوشاندن لباس تقدس بر این حرکت‌ها، فضا را ناخواسته چنان قطبی می‌کند که گویی یا باید له و یا علیه آن بود، و بنابراین انگار نمی‌توان و نباید فراتر از این دو قطبی‌سازی، آن را مورد بررسی قرار داد و برای حرکت‌های آینده از آن درس گرفت!

4- برای مثال یکی از دلایلی که افشار متوسط شهرهای بزرگ به طور گسترده به حرکت‌های اعتراضی دی ماه سال 1396 نپیوستند، احتمالن ناشی از «خودآگاهی انباشته از تجربه‌های سیاسی مختلف آن‌ها» نسبت به شهرهای کوچک بوده است؛ تجربه‌هایی که مانع از آن می‌شد به شکلی وسیع به حرکت‌هایی بپیوندند که فضای «ابهام آلود» سیاسی حول آن

شکل گرفته بود. چرا که به هر حال ساکنان شهرهای بزرگ به ویژه اقشار متوسط آن، در طول دهه‌ها، امکان آزمون و خطای سیاسی در حرکت‌های گوناگون مدنی و سیاسی را بیش از ساکنان شهرهای کوچک داشته‌اند. همچنین به دلیل برخورداری‌شان از دایره‌ی وسیع‌تر امکانات و انتخاب گزینه‌ها، با وسواس و سبک و سنگین کردن‌های بیشتر به حرکت‌های مختلف می‌پیوندند. از سوی دیگر همان‌طور که در مقاله‌ی پیشین اشاره شد، نسل میانی که عمدتاً هدایت‌گر تحولات در ایران امروز هستند، به دلیل تجربه‌های ناموفق سیاسی گذشته‌شان اساساً به حرکت‌های سیاسی‌شده‌ی توده‌وار و غیرشناسنامه‌دار، با شک و تردید می‌نگرند.

5- عوام‌گرایی یا پوپولیسم، آموزه و روشی سیاسی است در جانبداری، یا طرفداری نشان دادن از حقوق و علایق مردم عامه در برابر گروه نخبه. (ویکی‌پدیا)؛ در مورد رشد گرایش‌های پوپولیستی در کشورهای غربی، می‌توان به مجموعه ترجمه‌های عرفان ثابتی در سایت آسو مراجعه کرد.

6- این نوع بازنمایی سیاسی و گردآوردن همه‌ی مسایل زنان حول یک خواسته‌ی «اصلی» مانند مساله‌ی حجاب، در فردای ایران نیز مشکل‌ساز خواهد بود، زیرا با توجه به آن که بحث لغو اجباری بودن حجاب از سوی حکومت‌ها به نوعی در میان اکثریت جامعه به یک ارزش تبدیل شده است، در هر دگرگونی بزرگ بدیل‌ساز در آینده، خواه ناخواه بساط حجاب اجباری برچیده خواهد شد، ولی مشکل اینجا است که وقتی به این گونه بازنمایی شود که گویی «همه‌ی خواسته‌های زنان» با تحقق این خواسته‌ی اصلی، حل و فصل می‌شود، بنابراین بقیه‌ی مطالبات زنان در سایه‌ی آن، می‌تواند مورد بی‌توجهی قرار بگیرد چرا که سیاستمداران به راحتی ادعا خواهند کرد که با لغو اجبار حجاب، زنان را به تمام خواسته‌های‌شان رسانده‌اند!

7- نیره توحیدی، در مصاحبه‌ای با کیهان لندن در مورد حرکت دختران خیابان انقلاب می‌گوید: «برای تقویت و تداوم این کمپین بهترین رویکرد این است که از این زنان مبارز و حوطلب حمایت شود، تنوع و تکرار آنها به رسمیت شناخته شود، به آنها قیم‌آبانه برخورد نشود، جناح‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف سعی نکنند از این حرکت به اصطلاح امتیاز بگیرند و آن را به سمت جریان‌ات سیاسی خود بکشانند.»

<http://yon.ir/LkIdV>

8- به قول «آصف بیات» (که تحقیقات بسیاری در چند و چون شکل‌گیری و

نتایج بهار عربی کرده است) در نبود «ایده‌ی انقلاب» جنبش مصر که با این شیوه‌های جدید کنشگری به وجود آمد، در نهایت توانست به «انقلاب اصلاحاتی» تبدیل شود. انقلاب‌های اصلاحاتی، انقلاب‌هایی است که به باور آصف بیات از لحاظ تاکتیکی چشم‌گیر بودند اما از اندیشه‌های انقلابی و چشم‌اندازی برای تغییر بی‌بهره ماندند.

<https://www.radiozamaneh.com/419778>

9- رجوع کنید به مقاله‌ی «نمودهای کنشی یک انقلاب بی‌کنش»، به قلم محمدرضا نیکفر. <https://www.radiozamaneh.com/374897>

10- نگارنده با هیچ یک از گرایش‌های سیاسی موجود، مخالفت خاصی ندارد، چرا که همه می‌دانیم گرایش‌های اجتماعی و سیاسی مختلف، نماینده‌ی بخش‌های مختلف جامعه هستند که باید حضور و فعالیت آزاد همه‌گیشان در جامعه تضمین شود، اما تمرکز در این مقاله بر آن است که هر هدفی، ابزارهای متناسبی را می‌طلبد، و در صورت نشناختن صحیح این ابزارها، و تحمیل هدف‌هایی نامتناسب، نه تنها به بالنده‌گی آن حرکت و ارتقای جامعه مدنی کمکی نمی‌کنیم، بلکه نمی‌توانیم با این ابزارها، به این هدف‌های نامتناسب، هم دست یابیم.

11- ورود بحث «پوشش زنان» به عرصه‌ی منازعات سیاسی در جهان اسلام، به نوعی مشابه ورود بحث «سقط جنین» به عرصه‌ی منازعات سیاسی در جهان مسیحیت بوده است. در برخی از کشورهای غربی سقط جنین به طور تاریخی به منازعات سیاسی ورود پیدا کرده بود، به طوری که حتی امروز هم حق سقط جنین زنان به یکی از بهانه‌ها برای بازگشت «پوپولیست‌های راست» به عرصه‌ی قدرت تبدیل شده است. برای نمونه می‌بینیم که مثلن در آمریکا، دونالد ترامپ در کارزار انتخاباتی‌اش به حمایت از لغو قانون آزادی سقط جنین می‌پردازد، و یا جرج دبلیو بوش در سال 2003 دستور می‌دهد حکم آزادی کامل سقط جنین که توسط بیل کلینتون صادر شده بود، لغو گردد. البته در کشورهای غربی از آن جایی که سازوکارهای دموکراتیک در چالش میان نیروهای سیاسی، مساله‌ای جا افتاده است، ما شاهدیم که مثلن در همین یکی دو سال اخیر حق سقط جنین که مانند حق انتخاب پوشش، موضوعی مربوط به حق کنترل زنان بر بدنشان است، در کشورهایمانند ایرلند یا آرژانتین به «رفراندوم» گذاشته می‌شود. می‌خواهم بگویم که وقتی برخی از حقوق مربوط به زنان، به شکل تاریخی به عرصه‌ی منازعات گروه‌های سیاسی وارد می‌شود، در «بهترین حالت‌اش» به ناگزیر به «رفراندوم» هم می‌کشد! و در بدترین حالت، مثل جامعه‌ی ما در دور تسلسلی گرفتار می‌شود که گویی از آن، راه خروجی متصور نیست.

